

رساله

یک کلمه

میرزا یوسف خان مستشارالدوله

به همراه دو پیوست انتقادی

«نامه به مستشارالدوله»

میرزا فتحعلی آخوندزاده

و

«جای خالی اصل حاکمیت ملت در رساله یک کلمه»

آرش جودکی



Handwritten signature or name in the bottom left corner.

Handwritten signature or name in the bottom right corner, including the number ۱۳.

«رساله موسوم به یک کلمه» میرزا یوسف خان مستشارالدوله، به همراه دو پیوست انتقادی:
«نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده به مستشارالدوله» و «جای خالی اصل حاکمیت ملت در

رساله یک کلمه» آرش جودکی

از مجموعه‌ی "پرسه در مشروطه"

ویراسته‌ی امیر حکیمی

[کتابخانه دو-ال Do-Library](#)

خرداد ۱۳۹۳

این نسخه دیجیتال از روی نسخه چاپ سنگی (طهران، ۱۲۸۷ ق) به شناسه کد

۱۰۶۳۳۶۴ کتابخانه ملی، با مطابقت با نسخه به شناسه کدهای ۱۷۴۲۷۷۰

(طهران ۱۳۲۴ ق)، پیاده‌سازی شده است.

رسم‌الخط، یادداشت‌ها و پانوشت‌ها از ویراستار است.

(ترجمه‌های قرآن برگرفته از ترجمه‌ی محمدمهدی فولادوند)

«بی تربیت آزادی و قانون نتوان داشت»

بهار

اشاره.

اگرچه رساله «یک کلمه» بارها در شکل‌های مختلف به چاپ رسیده، بی‌مناسبت ندیدم آن را، به افزوده‌ی دو پیوست انتقادی، از روی نسخه‌ی چاپ سنگی‌ای که در دست‌رسم بود آماده‌سازی و اینجاسپاری کنم. چه که اولن باید آن را بارها و بارها خواند تا مبانی شکست مشروطیت در زنجیر مشروعیت را شناسایی کرد و از طرف دیگر با نگاه به نامه‌ی آخوندزاده دانست که فرق و فاصله‌ایست از پیجوی حق و حقیقت تا آنکه به رسم صلاح دست به کار اصلاح به دستیاری هر امکان، می‌برد.

پیوست دوم که مقاله‌ایست به این شناخت کمک‌یار است.

رساله‌ی «یک کلمه»:

اقتباس - ترجمه‌ای از اصلی‌ترین مواد، به تشخیص میرزا یوسف‌خان، و نه همه‌ی آن - از اصول قانون اساسی‌ی فرانسه (مقدمه‌ی قانون اساسی پس از انقلاب کبیر ۱۷۸۹) است، همان‌که حالا به عنوان اعلامیه‌ی حقوق بشر شناخته می‌شود. مستشارالدوله آن را در سال ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۸۷۰ میلادی) در پاریس نگاشته است و گویا در سال ۱۲۸۷ به چاپ رسیده است.

فریدون آدمیت در *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده* درباره مستشارالدوله و یک کلمه می‌نویسد:

«در ۱۲۸۶ رساله‌ی معروف یک کلمه را نوشت و سال بعد در تهران منتشر کرد. نامی که اول بر آن نهاده بود «روح‌الاسلام» بود. به گفته‌ی خودش: در این کتاب "به جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث

صحیح، آیات و براهین پیدا کرده‌ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است.^۱

اما آن رساله روح‌الاسلام نبود. در واقع همان‌طور که خودش نوشته "اصول کبیره و اساسیه"ی قانون "کونستیتسیون" ۱۷۸۹ فرانسه بود. [الخ]^۲ و در «فکر آزادی» چنین:

«تاجایی که به تحقیق پیوسته او [مستشارالدوله] در ایران اولین نویسنده‌ای است که گفت منشاء قدرت دولت اراده‌ی جمهور است. وی می‌نویسد: "اختیار و قبول ملت اساس همه‌ی تدابیر حکومت است و این کلمه از جوامع‌الکلام است". در خصوص تفکیک قدرت دولت از قدرت روحانی نیز اولین بار او سخن راند. این فکر نو و مترقی را نیز در ایران آورد که افراد مسلم و غیر مسلم (یعنی اقلیت‌های مذهبی) از نظر حقوق اساسی برابرند و همچنین که شاه و گدا در برابر قانون مساوی هستند. میرزا یوسف‌خان با توجه به افکار عامه و مقتضیات زمان کوشش کرده آن اصول قانون اساسی فرانسه را با مبانی شرع اسلامی تطبیق دهد. از اینرو در تأیید اصول مزبور از آیه‌های قرآن و احادیث و اخبار و گفته‌های علمای بزرگ اسلام شواهدی آورده است»^۳.

ماشالله آجودانی در *مشروطه‌ی ایرانی* در نفوذ و اهمیت آن چنین می‌گوید:

«یک کلمه، سالها به عنوان یکی از منابع مهم مربوط به مشروطیت و آزادی، مورد مطالعه آزادی‌خواهان و مشروطه‌خواهان ایران بود. نوشته‌های او، جزو ادبیات سیاسی زمان مشروطیت برای انجمن‌های مخفی مشروطه‌خواه "سرمشقی وافی" و "دستورالعملی بود که از قرار آن، رفتار" می‌شد. در شرح حال مستشارالدوله به کرات نوشته‌اند: هنگامی که او را زنجیر کرده، به قزوین تبعید و زندانی کردند، کتاب یک کلمه را آن قدر بر سرش کوفتند که بر اثر عوارض آن، چشمانش آب آورد.»^۴

^۱ نامه مستشارالدوله به میرزا فتحعلی، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۸۶، نامه‌ها، ص ۳۷۲.

^۲ ص ۱۵۵، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت، خوارزمی، ۱۳۴۹

^۳ ص ۱۸۶، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، سخن، ۱۳۴۰

^۴ ص ۲۵۸، مشروطه ایرانی، ماشاءالله آجودانی، اختران، ۱۳۸۲

دو پیوست انتقادی:

یک - نامه میرزا فتحعلی آخوندزاده در نوامبر ۱۸۷۵ (آبان ۱۲۵۴ شمسی و شوال ۱۲۹۲ قمری) حدود پنج سال پس از نوشتن اصل رساله به میرزا یوسف خان نوشته شده و در آن آخوندزاده اگرچه چنین کتابی را سراپا بی‌فایده نمی‌داند اما می‌نویسد «یادگار خوب است، و نصیحت مفید است ولیکن برای ملت مرده نوشته شده است. در ایران مگر کسی به نصیحت گوش می‌دهد؟ در یورپا نیز سابقن چنان خیال می‌کردند که به ظالم نصیحت باید گفت که تارک ظلم شود. بعد دیدند که نصیحت در مزاج ظالم اصلن موثر نیست. پس خودش به واسطه‌ی عدم ممانعت دین در علوم ترقی کرده، فواید اتفاق را فهمید و با یکدیگر یک دل و یک جهت شده، به ظالم رجوع نموده گفت: از بساط سلطنت و حکومت گم شو!

پس از آن کنستیتسیونی را، که شما در کتاب خودتان بیان کرده‌اید، خود ملت برای امور عامه و اجرای عدالت وضع کرد.»

و در ادامه به تقد رساله می‌پردازد.

دو - مقاله‌ی «جای خالی اصل حاکمیت ملت در رساله یک کلمه» را دوست فرزانه‌ام آرش جودکی یک سال پیش‌تر از این، در ژانویه ۲۰۱۳ نوشت که در همان اوقات در رسانه‌ها منتشر شد. من با اجازه‌ی او همان مقاله را در این مجموعه بازسازی کرده‌ام. مقاله‌ای که با نگاه به نامه‌ی انتقادی آخوندزاده، از پرسپکتیو همان روزگار، خوانش مستشارالدوله از «اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹» فرانسه و بازنویسی آن در آن دوره را به چالش می‌کشد.

خرداد ۱۳۹۳

امیر حکیمی

رساله

یک کلمه

میرزا یوسف خان مستشار الدوله

دییاجه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنده‌ی کمترین، یوسف خلیفِ مرحمت پناه حاجی میرزا کاظم تبریزی در سال هزار و دویست و هفتاد، به موجب فرمان مبارک اعلیٰ حضرت ولی نعمت همایون شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه به کارپردازی حاجی ترخان که به اصطلاح فرانسه کنسولی باشد، مامور شدم، مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده، در تاریخ هزار و دویست و هفتاد و هشت حسب الاجازه‌ی اولیای دولت علیه به ایران مراجعت کرده و به زیارت خاک پای همایون پادشاهی شرف‌اندوز گشتم.

پس از هفت ماه توقف در طهران حسب الامر، به حاجی ترخان معاونت کردم و بعد از سه ماه به عزم سیاحت از حاجی ترخان به مسکو و از آنجا به پترزبورغ رفتم، شش ماه در پترزبورغ در جای وزیر مختار دولت علیه شارژدافر ماندم.

پس از آن در تاریخ هزار و دویست و هشتاد هجری به کونسول ژنرالی تفلیس سرافرازی حاصل کردم، چهار سال تمام در تفلیس ماندم، در مدت اقامت خود در مملکت مزبوره که انتظام و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور را می‌دیدم، همواره آرزو می‌کردم چه می‌شد در مملکت ایران نیز نظم و اقتدار، و این آسایش و آبادی حاصل می‌گردید.

در اواخر سال هزار و دویست و هشتاد و سه ه.ق، به موجب فرمان پادشاهی خلدالله ملکه به شارژدفری پاریس سرفراز گشتم. از راه اسلامبول عازم مقصد گردیده، وقتی که داخل شهر پاریس شدم و اکسپوزیسیون، یعنی بساط عمومی هزار و دویست و شصت و هفت مسیحیه، را ملاحظه و مشاهده کردم و در مدت سه سال اقامت خود در پاریس چهار دفعه به عزم سیاحت لندن رفتم.

در این مدت می‌دیدم که در فرانسه و انگلیس انتظام لشکر و آبادی کشور و ثروت اهالی و کثرت هنر و معارف و آسایش و آزادی عامه، صد آنقدر است که در مملکت سابق‌الذکر دیده بودم و اگر اغراق نشمارند توانم گفتن که آنچه در مملکت سابق‌الذکر مشاهده کرده بودم، نمونه بوده است، از آنکه بعد در فرنگستان می‌دیدم اگرچه سبب این نظم و ترقیات این آبادی را از عدل می‌دانستم به سبب آنکه این سلطنت و این ثروت و این آبادی و عمارت و به غیر عدالت میسر نمی‌شود، چنان که در اثر آمده

است: لا سلطان الا بمال و لا مال الا بعمارة و لا عمارة الا بعدل^۱. و هر چند بر وجه یقین می دانستم که این عمارت از عدالت است و این ثروت و راحت از حسن سیاست، لیکن پیش خود خیال کرده و به خود می گفتم: با این که بنیان دین اسلام بر عدل و انصاف است و با این که در چندین جای قرآن مجید، خدای تعالی عدل را ستوده و سلاطین و حکام اسلام نیز هیچ وقت منکر عدل نبوده اند، پس چرا ما چنین عقب مانده و چرا این طور از عالم ترقی خود را دورتر داشته ایم.

چون روزی در این فکر شدم از شدت تفکر خوابم ربود، پنداشتم که هاتفِ غیبی از سمت مغرب مابین زمین و آسمان به سوی مملکت اسلام متوجه شده، به آواز بلند می گفت:

ای سالکان سبیل شریعت سید انام! و ای پیشوایان غیرت اهل اسلام!

این اتم من النصره و السلطنة این اتم من الثروة و المعرفة!

چرا این طور غافل و معطل نشسته اید و چرا از حالت ترقی سایر ملل اندیشه نمی کنید، همسایه‌ی شما وحشیان کوهستان را داخل دایره‌ی مدنیت کرده و هنوز شما منکر ترقیات فرنگستان هستید. در کوچک‌ترین بلدهای مجاور شما، مریض‌خانه‌ها و معلم‌خانه‌هایی منتظم برای ذکور و اناث بنا کرده اند.

و هنوز در معظم‌ترین شهر شما یک مریض‌خانه و یک معلم‌خانه نیست. کوچه‌های دهات همجوار شما تنظیم و توسعه و تطهیر یافته، ولی در شهرهای بزرگ شما به سبب تنگی و اعوجاج و کثافت و سوراخ‌های بی‌نهایت که در کوچه‌هاست، عبور نامقدور گردیده. در هم‌جواری شما راه آهن می سازند و هنوز شما به راه عراده نپرداخته‌اید. در همسایگی شما، جمیع کارها و امورات اهالی در محکمه‌های منتظمه از روی قانون بر وفق حقانیت فیصل می یابد؛ در دیوان‌خانه‌های شما هنوز یک کتاب قانون نیست که حکام عرف تکلیف خود را از روی آن بدانند.

^۱ «تعالی در الاعجاز و الایجاز» این عبارت را به نقل از اردشیر بابکان آورده: «لا سلطان الا بمال و لا مال الا بعمارة و لا عمارة الا بعدل و حسن سياسة» معنی: «هیچ سلطنت جز به ثروت و هیچ ثروت جز به سازندگی و هیچ سازندگی جز به عدل و سیاست نیکو انجام نگیرد».

در همسایگی ی شما هرکس بدهی خود را بی‌محصل آورده به دیوان می‌دهد. در ملک شما حکومت را مجبور به گماشتن تحصیل‌داران می‌کنند و فلان و فلان... این غفلت و بی‌اعتنایی مالش برای شما و اخلاف شما موجب خسارت و ندامت عظیم خواهد گشت. در روز جزا در حضور خداوند مسئول و شرمنده خواهید شد، از خواب غفلت بیدار بشوید. بر خود و اخلاف خود ترحم کرده، به معونت و ارشاد و اولیای دولت و به اتفاق و اتحاد علمای دین راه ترقی خود را بیابید.

چون هاتف غیبی از ایراد این مقالات فارغ گشت - بنده از خواب بیدار گشتم - در حالتی که بدنم از صولت تقریرات هاتف به شدت تمام می‌لرزید پس از آن‌که آرام حاصل شد، عزم این کردم، با یکی از دوستان که تواریخ و احادیث اسلام اطلاع کامل داشت ملاقات کرده، سر این معنی را بفهمم که چرا سایر ملل به چنان ترقیات عظیمه رسیده‌اند و ما در چنین حالت کسالت و بی‌نظمی باقی مانده‌ایم. جوابم چنین داد که بنیان و اصول فرنگستان یک کلمه است و هرگونه ترقیات و خوبی‌ها در آن‌جا دیده می‌شود، نتیجه‌ی همان یک کلمه است.

گفت اهل مملکت شما از اصول مطلب دور افتاده‌اند. پرسیدم چگونه؟ دوست مزبور جواب داد که بعضی از شما نظم و ترقی‌ی فرنگستان را از فروعات غیر برقرار می‌دانید و برخی از علوم و صنایع تصور می‌نمایید، مانند تلغراف و کشتی‌ها و عراده‌های بخار و آلات حربیه که این‌ها نتایج است نه مقدمات؛ و فقط به نظریات ساده قصد نظر می‌کنید و از عملیات صرف نظر می‌نمایید و اگر می‌خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیت راه بیندازید، در بدو کارها از تعیین کلمه‌ی واحده غفلت می‌نمایید و هرگاه کسی از دانشمندان اسلام محض خدمت وطن تالیفی بر این مواد می‌نویسد از تاریخ و صنایع فرنگستان تعریف می‌کند و از بنیان و اصول عمل‌اداره‌ی آنها اشاره نمی‌نماید و این است که کودهای (قانون - code) کارگزاران دول اسلام بی‌اثر مانده.

گفتم چگونه با یک کلمه؟ مگر با یک کلمه این همه ترقیات می‌تواند حاصل برد؟ آن یک کلمه چیست، معنی آن را به من بیان کنید.

گفت معنی "یک کلمه" را من می‌گویم و شما در رساله‌ی خود درج نمایید.

مقدمه

در شرح یک کلمه

آن دوست چنین گفت: یک کلمه که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است، "کتاب قانون" است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها که به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرر و مسطور است و دولت و امت معاً کفیل بقای آن است، چنان که هیچ فردی از سکنه‌ی فرانسه یا انگلیس یا نمسه^۲ یا پروس مطلق‌التصرف نیست.

یعنی در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه و مرافعه و سیاست و امثال آن باشد به هوای نفس خود نمی‌تواند عمل کرد. شاه و گدا و رعیت و لشگری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت با کتاب قانون ندارد و باید بدانید که قانون را به لسان فرانسه، "لووا" می‌گویند و مشتمل بر چند کتاب است هر یک از آنها را "کود" می‌گویند. و آن کودها در نظر اهالی فرانسه، به منزله‌ی کتاب شرعیست در نزد مسلمانان، اما در میان این دو فرق زیاد هست.

فرق اول، به قبول ملت و دولت نوشته شده، نه برای واحد.

فرق دومی آن است که کود فرانسه همه‌ی قوانین معمول بها را جامع است و از اقوال غیر معموله آرای ضعیفه و مختلف فیها عاری و منقح است. اما کتب فقیهه‌ی اسلام اقوال ضعیفه را نیز حاوی است و هر قولی اختلاف کثیر دارد به نحوی که تمیز دادن صحیح از ضعیف، دشوار است اگرچه مجتهد و مفتی باشد. مگر اعلم از علما عظام بهتر می‌بود که به مفاد فرمان جلیل: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا^۳»، علما متفق شده قوانین شریعت را معین فرموده بنویسند و همه مهر کنند و اولیای دولت و وکلای ملت نیز مهر کرده، در نزد خزانه ضبط نموده و از روی آن نسخ متعدده طبع کرده و تمام حکام و صاحبان دیوان از اعلی و ادنی، حتا کدخدایان شهرها، بدانند که بنای عمل عامه‌ی مردم بر شریعت می‌باشد و قادر به اجرای حکم خلاف قانون شریعت نخواهد بود.

فرق سیم آن است که کود فرانسه به زبان عام نوشته شده است، معانی و مقاصدش به سهولت مفهوم می‌شود و شرح و حاشیه را احتیاج ندارد.

^۲ اتریش

^۳ ۱۰۳ آل عمران: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و پراکنده نگردید.»

معنی البلاغ المبین، در قرآن متین این است پس کتاب قانون بدون اغلاق به زبان معمول این زمان که هرکس از خواندن آن بهره‌مند شده تکلیف خود را بدانند؛ باید نوشته شود. فرق چهارم که عمده و اهم است آن است که کود فقط مصالح دنیویه را شامل است، چنان‌که به حالت هرکس از هر مذهب و ملت که باشد موافقت دارد و امور دینی را، کتاب مخصوص دیگر هست. اما در کتاب شرعی مسلمانان، مصالح دنیا به امور آخرویّه چون صلاه و صوم و حج مخلوط و ممزوج است، فلذا برای سیاست عامه ضرر عظیم دارد چراکه ملل غیر مسلمه از ساکنان ممالک اسلام به خواندن کتاب قانون شما، رغبت نمی‌کنند. به سبب آن‌که احکامی از قبیل صوم و صلاه و حج و خمس و زکاه و امثال آنها، با مذهب ملل غیر مسلمه موافق نیست و به هیچ‌وجه به احکام مزبوره عمل نخواهند کرد. اما در سایر احکام که به امور دنیا تعلق دارد، تکلیف رعایایی که از مذاهب مختلفه در تحت اختیار دولت واحده هستند، علی‌السویه است. پس هرگاه مانند علمای متقدمین قوانین اسلام را کتاب‌های علی‌حده بنویسند، مثلن کتاب عبادات و معاد علی‌حده و کتاب سیاست و معاش را علی‌حده، ضرری به شریعت نخواهد داشت و در حدیث شریف «اتم اعلم بامر دنیاکم»^۴ فرموده شده، تنظیم امور دنیا را با اعتبار مکلفان سفارش نموده.

فرق پنجم، کود قوانین عرفیه و عادیه را نیز جامع است. ولی در نزد مسلمانان مسایل بسیار که به عرف و عادت تعلق دارد در سینه‌هاست، نه در کتاب و مادام که قوانین عرفیه در کتاب محدود نیست، وقوع مظالم بی‌شمار به اسم عرف و عادت آسان است با وجودی که اصول متخذه‌ی مسلمانان به شریعت پیغمبر اسلام موافق نیست که در اثر آمده «المعروفُ عرفاً، کالمشروطُ شرعاً»^۵. پس قید و تسجیل (عهد کردن) قوانین عرفیه نیز واجب است. از جمله هر وقت که ذات امپراطور یا پادشاه وضع قانونی را اراده نماید، اگر به مالیات و خراج متعلق نباشد، اول به دیوان سنا یعنی مشورت‌خانه‌ی اعظم ارسال می‌کنند، بعد به دیوان وکلای ملت و الا بالعکس یعنی اگر متعلق به خراج نباشد،

^۴ حدیث نبوی: «شما به کار دنیا تا آن‌گاه ترید»

^۵ کامل عبارت این است: «المعروفُ عرفاً، کالمشروطُ شرعاً حتا ینبث العکس» و معنای آن چنین: «آنچه نزد عرف معتبر و معروف است، مانند شرط شرعی است.»

اول به دیوان وکلای ملت می‌فرستند، بعد به سنا و این قاعده به آیهی کریمه‌ی «وَأْمُرْهُمْ شَوْمِرِ بَيْهَمٍ»^۶ موافق است و قضیه‌ی امتحان و تدقیق و مباحثه‌ی وکلای ملت به فرمان عالی «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^۷ مطابقت تمام دارد و حسن این ترتیب در عقول سلیمه محل انکار نتواند شد.

چون اهالی فرانسه و سایر دول متمدنه، به واسطه‌ی وکلای خود از حق و ناحق مباحثه و گفتگو کنند، هر تکلیفی را که قبول نمایند، ظهور اختلاف و عدم مطاوعت محال می‌باشد که خود بر خود حکم کرده‌اند و ذات امپراطور و پادشان نیز ایمن باشد، زیرا که از غدر^۸ ارباب نفوذ و از فتنه‌ی اهل فساد به این طریق فارغ‌البال می‌شود و هرچه فرماید، مخالفی را تصادف نکند و امراء و ارکان دولت نیز آسوده و فارغانند، به سبب آن که امور مصالحی را که در اکثر احوال موجب شکایت‌ها تواند شد بعد از آن که به دیوان وکلای ملت اعلام و آرای عامه را استحصال کردند، دیگر بر دولت و امت چه غایله و هایله^۹ خواهد ماند.

گذشته از قانون، غالب امور دیوانی نیز در فرنگستان به قبول ملت و دولت اجرا می‌یابد. هرکس این تفاوت‌های پنج‌گانه را به خلوص خاطر و تامل تمام بخواند، لاجرم خواهد دانست که در فرنگستان شخصی مطلق‌التصرف نیست؛ یعنی خودرای و خودسر در امور اهالی نمی‌تواند مداخله و محاکمه نماید مگر موافق آنچه در قانون نوشته شده. خلاصه همه سر بسته‌اند به رشته‌ی قانون و در این معنی در قرآن کریم می‌فرماید «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^{۱۰} چون در مملکتی که انسان سر بسته است و سُدی نیست، یعنی مثل شتر گلانی^{۱۱} نیست، هرکس به قانون معین وظیفه‌ی خود داند و به کار و شغل خود بپردازد، لامحاله ستم نکند و ستم نبیند زیرا هر چیزی را که خارج از قانون است داند و

^۶ ۳۸ سوره شورا: «و کارشان میان‌شان مشورت است»

^۷ در مقام شگفتی از چیزی یا کاری یا گفتاری بر زبان رانند: «پس عبرت گیرید ای دارندگان چشم (بینایان)»؛ دهخدا

^۸ غدر: پیمان شکنی، بی‌وفایی؛ دهخدا

^۹ هایله: تانیث‌هایل، هولناک، ترساننده؛ دهخدا

^{۱۰} ۳۶ سوره قیامت: «آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود»

^{۱۱} گلایی (به فتح گ): شتر یا اسبی که به چرا در مرتع رها شده؛ دهخدا

مدافعه کند و قانون حسب‌الاصول مذکوره در زیر کفالت دولت و امت است و بقای او عین بقای جان و مال و جماعت است.

اکنون می‌توانم گفت که یک کلمه‌ی سابق‌الذکر، عبارت از قانون است ولی به شرط آن‌که مقاصد تفاوت‌های پنج‌گانه را موافق باشد. همه عمارت و انصاف در این است، عمارت و ثروت و راحت همه از عدالت می‌زاید و وصی پیغمبر، علی فرموده «العدل اساس العمران»^{۱۲}.

سوال کردم که کودها چگونه بمادی اجتهاد کرده شده است؟ جامع حق است یا باطل؟ در جوابم گفتم: اگرچه کودها جامع حق است و سرمشق چندین دولت متمدنه، معهدا من نگفتم که کود فرانسه یا سایر دول را برای خودتان استنساخ کرده، معمول بدارید! مراد من کتابی است که جامع قوانین لازمه و سهل‌العبار و سریع‌الفهم و مقبول ملت باشد. تدوین چنین کتابی با شروطی که در شرح تفاوت‌های پنج‌گانه بیان کردم ممکن است، خصوصاً در دیوانی که اجرایی آن از رجال دانش و معرفت و ارباب حکمت و سیاست باشند همه کتب معتبره‌ی اسلام را حاضر و جمله کودهای دول متمدنه را جمع کنند، در مدتی قلیل کتابی جامع نویسند.

چون کتابی چنین مقبول عقلای ملت نوشته شود و به دست خط همایون شاهنشاه برسد و حفظ آن به عهده‌ی مجلسی مخصوص سپرده شود؛ لامحاله وظیفه‌ی دولت و ملت بر قانون می‌باشد. "یک کلمه" که من گفتم این است و تدوین چنین کتابی به طریق مذکور یعنی بر وجه مذاکره و مشاوره در نزد اسلام نامسبوق نیست. در کتاب اخبار ثبت است که در اوایل اسلام، اصحاب پیغمبر قوانین تجهیز لشکر و تدیون دیوان‌ها را از قانون فرس قدیم اقتباس کردند و عالمیان را معلوم است که شاه عالم‌گیر از سلاطین هند به جمع علما و کبرا فتاوی مشهوره و منقحه را به وجود آورد.

پس از آن‌که دوست مزبور شروح مسطوره را از روی اطلاع کامل و بصیرت تمام به بنده نمود ختم کلام به این‌طور نمود، حال اگر به مشتملات کودهای فرانسه و سایر دول متمدنه عطف نظر کنیم، خواهیم دید که تداول افکار امم و تجارب اقوام عالم چگونه

^{۱۲} «دادگری بنیاد آبادانی‌ست». همچنین ن. ک. به «مقدمه ابن خلدون» باب سوم، فصل چهل و سوم، پروین گنابادی، علمی فرهنگی، ۱۳۶۲

مصدق شریعت اسلام اتفاق افتاده و خواهید فهمید که آنچه قانون خوب در فرنگستان هست و ملل آنجا به واسطه‌ی عمل کردن به آنها خود را به اعلی درجه‌ی ترقی رسانیده‌اند، پیغمبر شما هزار و دویست هشتاد سال قبل از این برای ملت اسلام معین و برقرار فرموده.

پس از اتمام صحبت با دوست مزبور، چندی اوقات خود را به تحقیق اصول قوانین فرانسه صرف کرده، بعد از تدقیق و تأمل، همه‌ی آنها را به مصداق «لا مرطب ولا یابس الا فی کتاب مبین»^{۱۳}، با قرآن مجید مطابقت یافتم. زهی شرع مبین که بعد از تجربه‌ها، هزار و دویست و هشتاد سال، بیهوده نگشته. و زهی حبل متین که پس از ترقی علوم و تقدم فنون فرسوده نشده، بهتر آن سات که بیان تفصیل این نکته را از ماقبلش فصل نموده، و به جهت اطلاع وطن‌تاشان، خود به ایراد اصول قوانین فرانسه پردازم.

^{۱۳} ۵۹ سوره انعام: «هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب روشن [ثبت] است.»

فصل در حقوق عامه فرانسه

اگر ما تجسس و تفحص در اجزای کودهای فرانسه بکنیم، اطناب بی‌متنا و کار بی‌هوده و بی‌حاصل است، زیرا که همه قوانین دنیویه برای زمان و مکان و حال است و فروع آن غیر برقرار است، یعنی فروع آنها قابل‌التغیر است.

ولی اجمالاً عرض می‌کنم که روح دائمی کودهای مزبوره و جان جمله قوانین فرانسه، مشتمل بر نوزده فقره است چنانکه در ابتدای کود چاپ شده.

در فقره اول از نظامنامه‌ی حکومت که "کونستیتسیون" نام دارد، عبارتی مسطور شده که ترجمه‌اش این است: «این کونستیتسیون شناخت و تصدیق و تکفل کرد آن اصول کبیره را که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه اعلان شده بود، آن اصولی که اساس حقوق عامه‌ی فرانسه است.»

بنده آن اصول کبیره و اساسیه را تفحص کردم بوجه اشارت سابقه و ارقام آتیه در نوزده فقره مندرج یافتیم؛ پس ترجمه‌ی آن فقرات را به عبارت فارسی در این رساله ثبت نمودم.

اصول کبیره‌ی اساسیه‌ی فرانسه اینهاست

- ۱- مساوات در محاکمات در اجرای قانون
- ۲- منصب و رتبه‌ی دولت برای هیچ‌کس ممنوع نیست اگر اهل باشد
- ۳- حریت شخصیه، یعنی هرکس حرّ و آزاده است و کسی را مجال تعرض نیست مگر به حقوقی که در کود مذکور است
- ۴- امنیت تامه بر نفس و عرض^{۱۴} و مال مردم
- ۵- مدافعه‌ی ظلم هرکس را حق است
- ۶- حریت مطابع یعنی هرکس آزاد و مختار است در نگارش و طبع خیال خود به شرط آنکه مخالف و مضر احکام کود نباشد. اگر مخالف و مضر باشد، منع و ازاله‌ی ضرر واجب است.

^{۱۴} عرض: اندام، جسد، تن مردم؛ دهخدا

- ۷- حریت عقد مجامع؛ یعنی جماعت حر و مختار است در اجتماع اگر مذاکرات ایشان به کود مخالف و مضر نباشد.
- ۸- اختیار و قبول عامه اساس همه تدابیر حکومت است.
- ۹- حریت سیاسیه؛ یعنی اهالی حق دارند در انتخاب وکلا و نواب برای دیوان "گر لژیسلاطیف"^{۱۵}، یعنی دیوان قانون‌گذار که در مقابل دیوان دولت است.
- ۱۰- تعیین مالیات و باج بر حسب ثروت بلا امتیاز
- ۱۱- تحریر اصول دخل و خرج دولت
- ۱۲- هر مامور و حاکم در تصرفش مسئول است
- ۱۳- قدرت تشریح و قدرت تنفیذ بالفعل منقسم باید بشود و در ید واحد نباشد. یعنی مجلس وضع قانون جدا و مجلس اجرای قانون جدا باشد و به هم مخلوط نباشد
- ۱۴- عدم عزل اعضا از محکمه‌ها
- ۱۵- حضور ژوری در حین تحقیق جنایات
- ۱۶- تشهیر مفاوضات^{۱۶} سیاسیه و حوادث جناییه در روزنامه‌ی رسمیه. یعنی هر منصب و رتبه و شغل به هر کس دادند و هر قسم تنبیه و سیاست در حق مجرمین روا دانستند و هرگونه تقریرات در مجلس مبعوثان ایراد کردند، در روزنامه‌جات رسمیه آن روزی، حقیقت وقایع اعلان و انتشار یابد.
- ۱۷- عدم شکنجه و تعذیب
- ۱۸- حریت صنایع و کسب
- ۱۹- بنای مکتب‌خانه‌ها برای اطفال فقرا
- اکنون می‌خواهم بعضی ملاحظات خود را بر اساس کودهای فرانسه‌ها [فرانسوی‌ها] معروض خدمت هموطنان خود بدارم.

^{۱۵} législatif

^{۱۶} مفاوضات: ج مفاوضه، گفتگوها؛ دهخدا

فقره اول

[مساوات در محاکمات در اجرای قانون]

فقره اول که عبارت است از مساوات در محاکمات و در اجرای قانون یعنی اجرا شدن احکامی که در قانون نوشته شده در حق اعلی و ادنی، وضع و شریف، قوی و ضعیف به طریق مساوات باشد و به هیچ وجه امتیاز نداشته باشد اگرچه مدعی و مدعی علیه، ذات امپراطور باشد، حکم قانون چون دیگران بر او نافذ است.

ملاحظه باید کرد این قضیه را که بر اقامت عدل و انصاف چه قدر مدخلیت دارد و در دین مقدس اسلام اساس همین است.

طلب قصاص عکاشه و ابوسعید الخدری از حضرت رسالت پناه و مرافعه‌ی جناب ولایت مآب علی با خصم خود در نزد شریح قاضی، ثبت کتب احادیث است.

و در کتب تواریخ آمده که ابویوسف قاضی، خلیفه‌ی عصر هارون الرشید را به جهت ادعای یهودی‌ای به محکمه شرع برده و مرافعه کرد و خدای تعالی در قرآن مجید در سوره نساء امر به این معنی نموده، می‌فرماید:

«وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^{۱۷}

یعنی زمانی که حکم کنید میان مردمان، حکم کنید به مساوات. زیرا که عدل در لسان عرب به معنی تسویه است چنانکه اعتدل المیزان گویند. در سوره نحل ایضاً فرموده

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَا ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^{۱۸}

و ایضاً در سوره مائده امر می‌فرماید:

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»^{۱۹}

یعنی اگر حکم کنی تو پس حکم کن میان‌شان به عدل و مساوات.

^{۱۷} ۵۸ نساء: «و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید»

^{۱۸} ۹۰ نحل: «در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم بازمی‌دارد»

^{۱۹} ۴۲ مائده: «و اگر داوری می‌کنی پس به عدالت در میان‌شان حکم کن»

ایضاً در سوره مزبور می‌فرماید:

«فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي»^{۲۰}

یعنی ای حکم‌کنندگان مترسید از مردمان در اجرای احکام و بترسید از من که خدا هستم.

و باز در سوره انعام می‌فرماید

«وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ»^{۲۱}

یعنی زمانی که حکم کنید پس طریق عدل و مساوات را مرعی دارید اگرچه محکوم علیه، خویش نزدیک شما باشد.

و باز در سوره ص خطاب به حضرت داود می‌فرماید

«يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ»^{۲۲}

یعنی بدرستی که ای داود، گردانیدم تو را خلیفه در روی زمین پس حکم کن میان مردمان به راستی و مساوات. چنانکه محقق در شرایع الاسلام^{۲۳} در کتاب قضا فرموده:

«تَجِبُ التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخُصُومِ»

حال ما باید بدون اغماض از راه حقانیت و انصاف بگوییم که در کدامیک از محکمه‌های عدالت مملکت اسلام، موافق احکام مزبوره رفتار می‌شود و کدامیک از حکام عرف را در دست خود کتاب قانون هست که از روی آن با رعایا که امانت محترمه‌ی خداوند است رفتار کند.

^{۲۰} ۴۴ ماده (البته اصل آیه به این شکل است: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي»)

^{۲۱} ۱۵۲ انعام

^{۲۲} ۲۶ ص

^{۲۳} شرایع الاسلام از کتب محقق حلی است از علمای شیعه است. معنای عبارت: «رعایت عدالت بین دشمنان واجب است»

به هر ذی شعوری بدون دلیل معلوم است که ظلم قبیح و مخرب مملکت و سبب غضب خدا و موجب انواع ذلت‌هاست. حکام حالیه اسلام مقصری را که بالفرض شرب یا خلاف دیگر کرده به معرض عتاب می‌آورند، در آن بین اگر حاکم به سببهای دیگر متغیر است امر به کشتن یا قطع ید او می‌نماید و اگر تغیر خارجی ندارد، حکم می‌کند او را به چوب می‌بندند. در این بین رقعه به دست حاکم می‌دهند، اندازه چوب خوردن مقصر موقوف به مطلب آن رقعه است، اگر مطول است آنقدر چوب باید بخورد تا رقعه تمام بشود، اگر مختصر است کمتر چوب خواهد خورد. اغلب اوقات اندازه چوب خوردن مقصر، موقوف به تشقی قلب حاکم است. اگر قسی‌القلب است مقصر در زیر چوب می‌میرد والا ناخنهایش می‌ریزد.

هر عقل و هر قانون و هر انصاف، تصدیق می‌کند که تنبیه هرگونه جرایم قبل از وقت باید معین باشد که حکام را از آن اندازه، نه قدرت زیادتر باشد نه کمتر. با اینکه در شرع مقدس پیغمبر آخرالزمان در حد و نهایت تاکید شده، مع هذا چیزی که اصلاً محل اعتنا نیست این مساله است و تادیب بندگان خدا محول به میل حکام شده. مثلاً چند نفر مقصر که درجه جرم آنها همه به یک قرار باشد، بعضی را حاکم می‌کشد، بعضی را سیاست می‌کند، برخی را چوب می‌زند، بعضی را خلعت می‌دهد! در همین فقره اندک تأمل بشود معلوم می‌گردد چه قدر ظلم فاحش و خارج از طریق عقل و انصاف است و همچون مملکت ممکن نیست از خرابی و بلا و غضب و استیلای بیگانه ایمن باشد، از مضرت و قباحت آن اگر کتابها شرح داده شود کافی نخواهد بود.^{۲۴}

^{۲۴} این بخش از متن در رساله به شکل پانوشت با خط ریزتر آمده.

فقره ثانیه

[منصب و رتبه‌ی دولت برای هیچ‌کس ممنوع نیست اگر اهل باشد]

فقره ثانیه از فقرات نوزده‌گانه کونستیتوسیون فرانسه عبارت از امتیاز فضلی است؛ یعنی نایل شدن به منصب و رتبه‌ی دولت از روی فضل و علم. مقصود از فضل و علم نه این است که یک نفر سرتیپ یا یک نفر حاکم در علوم انشاء و ادبیات ماهر و فاضل باشد، بلکه مقصود این است که یک نفر سردار در بدو طفولیت، علوم متعلقه به نظام و لشکرکشی را تحصیل کرده و در مدرسه نظامیه عمل آن را نیز ببیند و بعد داخل خدمت عسکریه شده، مراتب را به تدریج طی کرده و در وقت و موقع خود به رتبه سرداری یا سپه‌سالاری برسد. همچنین یک نفر حاکم باید به دو درس اداره و علم حقوق را تحصیل بکند و از کدخدایی به تدریج ترقی کرده، به فرمانفرمایی برسد و طرز سلوک و رفتار خود را با زیردستان خود بداند و با آنها از روی نصفت و عدالت رفتار کند. در این باب نیز خدای مهربان ما را از ارشاد و هدایت محروم نفرموده، چنانکه در سوره حجرات می‌فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى»^{۲۵}

یعنی عزیز و مکرم‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارتر شماست. و باز در سوره هود می‌فرماید:

«وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»^{۲۶}

یعنی بدهد خدای هر صاحب فضلی را جزای فضل او. و باز در سوره آل عمران می‌فرماید:

«لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ»^{۲۷}

^{۲۵} ۱۳ حجرات

^{۲۶} ۳ هود

^{۲۷} ۱۹۵ آل عمران

یعنی ضایع نگردانم عمل عاملی را از شما.

و باز در سوره النجم می فرماید:

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اسَاءَتُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَسَنَى»^{۲۸}

یعنی سزا دهد آنان را که بد کردند و جزا دهد آنان را که نیکویی کردند.

و در سوره بقره فرموده:

«وَلَا تَسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»^{۲۹}

یعنی فراموش نکنید تفضیل را در میان یکدیگر.

ایضاً در نور آیه ۳۸ می فرماید:

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا»^{۳۰} [الخ]

و کلام معجز نظام حضرت ولایت پناه علی که فرموده:

«الشرفُ بالفضلِ و الأدبُ لا بالأصلِ و النسبُ.»^{۳۱}

مصدق این معنی است و نیز فرموده:

«أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ، إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمِّ و لَأَبٍ، هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فَضَّةٍ أَمْ حَدِيدٍ، أَمْ نَحَاسٍ، أَمْ ذَهَبٍ؟ إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ أَدَبٍ.»^{۳۲}

و ایضاً می فرماید:

«لَا فَضْلَ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ، إِنَّهُمْ عَلَى الْهُدَى لَمَنْ اسْتَهْدَى أَدْلَاءً.»^{۳۳}

در این باب علامه حلی در اواخر کتاب صلاح نوشته است:

«يجب ترجيح الفاضل على المفضول عقلاً لقبح تقديم المفضول على الفاضل من الحكيم الخبير و

سمياً»^{۳۴}

^{۲۸} ۳۱ نجم

^{۲۹} ۲۳۷ بقره

^{۳۰} «تا خدا بهتر از آنچه انجام می دادند به ایشان جزا دهد»

^{۳۱} «شرف به فضل و ادب است نه به اصل و نسب»

^{۳۲} «شعری ست از علی، برگردان اش چنین شود: «ای کسی که به نادانی به نژادت نازی، هرکس از مادر و پدری ست، نکند پنداری آن تو از نقره، آهن مس یا

طلایند؟ چه تنها نازیدنی شرم و آزر و ادب است»

^{۳۳} «برتری ای نیست مگر برای اهل دانش، کایشان اند راهنمای هر که ره جوست»

در سوره یونس:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.»^{۳۵}

فضل و ادبی که مقتضی حالت این عصر است. هر عاقل با بصیرت می‌داند که علوم و صنایع حاضره‌ی حالیه است که به واسطه‌ی آن ملل بی‌تربیت فرنگستان در صد سال به آنچنان درجه اوج و ترقی عروج نموده، و کل مشرق زمین را محتاج به خود کرده‌اند.

^{۳۴} «رجحان فاضل بر مفضول بر هر حکیم آگاهی واجب عقلی و نقلی است که برتر شمردن مفضول بر فاضل نشاید»

^{۳۵} یونس

فقره سوم

[حریت شخصیه]

فقره سوم حریت شخصیه است؛ یعنی بدن هرکس آزاد است و احدی را قدرت نیست سلی و مشت به کسی بزند، یا دشنام و فحش بدهد. صورت این مساله متعدد و کثیر است، من جمله احدی را درون خانه‌ی کسی حق دخول و تجسس نیست و هیچ‌کسی را به گناه دیگری عقوبت نمی‌تواند کرد و کسی را با ظن مجرد نمی‌توان گرفت و حبس نمود و احدی را بدون حکم قانون جریمه و تنبیه و سیاست نمی‌توان کرد. این نیز کانه قانون اسلام است، چنانکه خداوند در سوره حجرات می‌فرماید:

«یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسقٌ ببناءً فتابوا ان تصیبوا قوماً بجهالةٍ فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین»^{۳۶}

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی به شما خبری بیاورد پس تفحص کامل در صدق و کذب آن بکنید به جهت اینکه مبدا از راه عدم علم و نادانی به حقیقت کار در حق قومی، فعل مکروهی برسانید پس از آنچه کرده پشیمان و نادم شوید. ایضاً در همان سوره مأثور است:

«یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا.»^{۳۷}

یعنی ای کسانی که صاحب ایمان هستید اجتناب کنید از گمان بد در حق مردم، بدرستی که بعض گمان بد گناه است و تجسس مکنید چیزی را که بر شما مخفی باشد. باز در سوره نور می‌فرماید:

«یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا»^{۳۸}

^{۳۶} ۶ حجرات

^{۳۷} ۱۲ حجرات

^{۳۸} ۲۷ نور

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل مشوید به خانه‌های غیر تا وقتی که انسیت حاصل بشود.

باز در آیه دیگر بعد از این می‌فرماید:

«فَأَنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ائْتُوا فَارْجِعُوا هُوَ
اَمْرٌ كَلِمَةً»^{۳۹}

پس اگر کسی را در خانه نیابید داخل نشوید تا وقتی که صاحب خانه اذن به شما بدهد. هرگاه به شما بگویند که بازگردید پس بی‌توقف بازگردید و اصرار در ملاقات نکنید که آن بازگردیدن برای شما پاکیزه‌تر است.

ایضاً در سوره بقره می‌فرماید:

«وَلَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا»^{۴۰}

یعنی نیکویی نیست در آنکه درآیید به خانه‌ها از پشت‌بام‌ها.

^{۳۹} ۲۸ نور

^{۴۰} ۱۸۹ بقره

فقره چهارم

[امنیت تامه بر جان و مال مردم]

فقره چهارم امنیت جان و عرض و مال است. این نیز از اصول اسلام است، چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

«من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً»^{۴۱}

یعنی اگر کسی بکشد کسی را بی آنکه نفسی را کشته باشد و یا فساد کرده باشد، مانند دزدی و زنا، همچنان است که همه مردان را کشته است.

ایضاً در سوره تین، انعام و بنی اسرائیل فرموده:

«ولا تقتلوا النفس التي حرّم الله إلا بالحق»^{۴۲}

یعنی نکشید نفسی را که حرام کرد خدای کشتن او را مگر به حق.

ایضاً در سوره بنی اسرائیل می‌فرماید:

«و من قُتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً»^{۴۳}

یعنی مقرر کردیم مر وارث مقتول را تسلط و قوت قصاص.

و باز در سوره بقره می‌فرماید:

«یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی»^{۴۴}

یعنی ای مومنان، واجب شد بر شما قصاص نمودن در کشتن قاتلان.

باز در همان سوره می‌فرماید:

«ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب»^{۴۵}

یعنی زندگی و بقا برای شما در قصاص است ای صاحبان عقول.

^{۴۱} ۳۲ مائده

^{۴۲} این عبارت و مشابه آن در سوره تین نیامده. در سوره‌های انعام: ۱۵۱ و بنی اسرائیل (اسراء): ۳۳.

^{۴۳} ۳۳ اسراء

^{۴۴} ۱۷۸ بقره

^{۴۵} ۱۷۹ بقره

ایضاً در سوره نساء آیه ۳۳ و در سوره فرقان آیه ۶۸ در همین معنی.

و اما در امنیت عرض و ناموس در سوره نور می فرماید:

«الزانیة والزانی فأجلدوا کلَّ واحد منهما مائة جلدة»^{۶۶}

یعنی به مرد و زن زناکار بزین صد تازیانه.

ایضاً در سوره ۲۴، آیه ۴ و ۶ و در سوره فرقان:

«ولا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا ینزفون»^{۶۷}

به علاوه آیات مذکور، حکم رجم در زناى محصنه از احکام استوار در امنیت عرض و ناموس است.

اما امنیت مال... خدای تعالی در سوره مائده می فرماید:

«والسارق والسارقة فاقطعوا یدیهما»^{۶۸}

یعنی بربید دستهای دزد را خواه مرد باشد خواه زن.

این آیات باهره در امنیت جان و عرض و مال، قانون متین و محکم است. پس معلوم شد که این قانون از اصول قوانین نوزده گانه فرانسه نیز مطابق است با احکام خدایی و قانون اسلام. آنها این قوانین شریفه را رعایت کرده اند [و] در مدت چهل سال، سی کرور نفوس فرانسه به هشتاد کرور رسیده، اما در مملکت ما از چندین سالها به این طرف، نفوس ایران را نشنیده ایم که زیاده بر هیجده کرور برآورد کرده باشند.

^{۶۶} ۲ نور

^{۶۷} ۶۸ فرقان

^{۶۸} ۳۸ مائده

فقره پنجم

[مدافعه‌ی ظلم هرکس را حق است]

مدافعه ظلم هرکس را واجب است. هر که به نظر بصیرت بنگرد، اغلب خوبی‌ها و آسایش و آبادی و امنیت فرنگستان از وجود این قانون است و چون امر مزبور علت اصلی عدل و انصاف است، این است که خدای تعالی در چندین محل قرآن مجید، امر و ترغیب به آن می‌نماید. من جمله در سوره آل عمران می‌فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»^{۴۹}

یعنی باید بعضی از شما باشد که آنها دعوت بکنند مردم را به کارهای نیک و امر و ترغیب نمایند به امور پسندیده و منع نمایند از امور ناشایسته که باعث خرابی مملکت و عدم امنیت است و آنهایی که این کار را می‌کنند، ایشان‌اند رستگاران. ایضاً در سوره هود می‌فرماید:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»^{۵۰}

یعنی میل نکنید به سوی آنان که ستم کردند.

ایضاً در سوره آل عمران آیه ۱۰۶ می‌فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^{۵۱}

و در سوره توبه آیه ۷۲ و در آیه ۱۳۳ و در سوره حج آیه ۴۲ و در سوره نحل آیه ۹۲ و در سوره لقمان آیه ۱۶ در این معنی احکام اکیده و آیات صریحه است.

^{۴۹} ۱۰۴ آل عمران

^{۵۰} ۱۱۳ هود

^{۵۱} در متن آیه ۱۰۶ آورده که درست نیست، آیه مذکور ۱۱۰م است: «شما بهترین امت‌اید برآمده از مردم».

از نتایج حسنه این قانون، اختیار و آزادی زبان و قلم شایع شده، هرکس از اعلی و ادنی، هر چیزی که در خیر و صلاح و رفاه مملکت و ملت به خیالش برسد با کمال آزادی می‌نویسد و منتشر می‌کند؛ اگر خیال و تصورات او مقبول امت باشد، تحسین و در صورت عکس منع و تقبیح خواهند کرد. پس این قانون شریف نیز طبق قانون اسلام است.

و در این باب شیخ طوسی علیه‌الرحمه در کتاب نهایت‌الاحکام گفته است:

«الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فرضان من فرائض الإسلام و هما فرضان علی الاعیان لایسغ احداً ترکهما أو الإخلالُ بهما و الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر یجبان بالقلب و اللسان و البید إذا تمکن المکلف من ذلك» [الخ] ۵۲

^{۵۲} «امر به معروف و نهی از منکر، دو فرض از فرائض اسلام و واجب عینی هستند و هیچ کس را نرسد که آن دو را ترک گوید یا اخلالی در آنها به وجود آورد. امر به معروف و نهی از منکر با دل و زبان و دست واجب است، هرگاه مکلف توانایی اجرای آن را داشته باشد.»

فقره ششم

[حریت مطابع]

فقره ششم آزادی مطبعه‌هاست. بعضی ازین احکام داخل حکم علوم و معارف است. اگر آن چیز چاپ شده متعلق به علوم و معارف باشد، پس در شرف آنها آیات و احادیث بسیار هست که بعضی از آنها را خواهم نوشت و برخی از احکام آزادی مزبور داخل امر به معروف و نهی از منکر است. اگر چیز چاپ شده متعلق بر اینها باشد، پاره‌ای از احکام آن به حق مدافعه‌ی مظالم راجع است. بالجمله مطبوعات از قبیل کتب و رساله و روزنامه، هرچه باشد لاجرم بحثش به یکی از احکام مزبوره راجع می‌شود؛ پس آن راجع البته حکم مرجعش را دارد و اگر مطلب چاپ شده، ضرری به دین و یا به اخلاق عامه و یا مخالفت به احکام (کود) دارد، ازاله‌ی آن ضرر واجب است و در حدیث شریف «الضرر یزال» وارد است و این حدیث نزد کافه‌ی اسلام اصلی از اصول فقه شده است.

باید دانست که حریت مطابع در ممالک متحده امریکا و انگلیس و فرانسه و سویس و بلژیک و یونان به مرتبه‌ی کمال است و امروز در شهر پاریس صد چاپخانه و ششصد کتابفروش هست.

فقره هفتم

[حریت عقد مجامع]

آزادی مجامع است. هر فرقه و هر جماعت، هر وقت اراده کنند در مجمعی مخصوص جمع شده، در مساله‌ای از مسائل علوم یا سیاست و افعال حکومت و یا در امر معاش خود، بدون موانع گفتگو و مباحثه می‌کنند. و هر صنفی از اصناف اهالی را از قبیل اصل زادگان و ارباب صنعت و اهل لشکر و زارعین، مجمع‌های مخصوص هست و همه مجمع‌ها، اگرچه در افکار طرق مختلفه دارد ولی در دوام و ترقی دولت همه به مقصد واحد متوجه است. و عقد جماعات (ولی به مقصد واحد) در زمان پیغمبر (ص) مختار و آزاد بود؛ چنانکه اصحاب کرام هر روز در مسجد نبوی، فرقه فرقه اجتماع کردند و از آن حضرت چندین مسائل خفیه استفسار و استیضاح نمودندی؛ حضرت پیغمبر به منبر صعود فرموده در مجمع عام به حل مشکلات و ایضاح مسائل مبادرت فرمودندی. وقتی که آن حضرت اسامه را به سرداری لشکر نصب فرموده و به جهاد مامور کرد، جماعتی از اصحاب پیغمبر اعتراض از جوانی اسامه به میان آوردند و در اهلیت وی شبهه نمودند با اینکه اسامه با لشکر از مدینه بیرون رفته بود، مع هذا او را در راه نگاه داشتند تا آنکه پیغمبر از خانه‌ی سعادت بیرون آمده، به منبر صعود فرمودند و اهلیت اسامه را با آثار اثبات و اصحاب را قانع و ساکت کردند، با وجودی که تن مبارکش خسته و ضعیف بود، هیچ اظهار رنجش خاطر نفرمود.

فقره هشتم

[اختیار و قبول عامه]

اختیار و قبول ملت اساس همه تدابیر حکومت است و این کلمه از جوامع الکلم است و در نزد صاحبان عقول، مرتبه‌ی صحتش را حاجت تعریف نیست و در نقل و شرع اسلام نیز چنین است و آیه کریمه در آل عمران:

«و لو كنت فظاً غليظ القلب لا أنفضوا من حولك»^{۵۳}

یعنی اگر بودی تو درشت‌خوی و سخت‌گوی، هر آینه پراکنده شدندی اصحاب تو از گرداگرد تو. و آیه شریفه «و أمرهم شورى بينهم» در این امر باب عظیم است و این باب از مقاصد استشاره است.

^{۵۳} ۱۵۹ آل عمران

فقره نهم

[حریت سیاسیه]

حق انتخاب وکلاست مر اھالی را در مقابل دیوان دولت. و به این سبب اھالی را در بحث و تدقیق افعال حکومت مداخله‌ی عظیم هست و وکلای مزبور، که به اصطلاح فرانسه دُپُت^{۵۴} می‌گویند، با شروط معلومه و معینه در کتاب قانون از جانب اھالی منتخب و در مجلس کور لژیسلاسیون، یعنی مجلس قانون‌گذار، مجتمع می‌شوند. و این قاعده در شریعت مطهره اسلامی به باب مشورت راجع است و مشورت از قوانین اعظم اسلام است؛ چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید به رسول خود امر می‌فرماید در سوره آل عمران:

«و مشاورهم فی الامر»^{۵۵}

یعنی مشاورت کن در کارها با اصحاب خود.

و جناب پیغمبر با اکابر مهاجر و انصار در باب اذان برای اخبار نماز جماعت شوری فرمودند. ایضاً آن حضرت در جنگ احد با اینکه رای مبارکشان متحصن شدن در مدینه بود، اما چون رای جماعت و اصحاب مایل به خروج از مدینه شد، پیغمبر خدا بعد از شوری رای جماعت را بر رای مبارک خود ترجیح دادند.

ایضاً حدیث صحیح وارد است وقتی که حضرت رسول از مدینه به قصد حج و عمره به مکه تشریف می‌بردند، در یکی از منازل با اصحاب خود مجلس مشورت منعقد فرمودند و نیز از حضرت رسالت پناه مروی است: «بدبخت نشود بنده‌ای که به مشورت در امری شروع نماید».

و کلام معجز بیان حضرت ولایت مآب علی:

«لا صواب مع ترک المشورة»^{۵۶}

^{۵۴} député

^{۵۵} ۱۵۹ آل عمران

^{۵۶} «بدون مشورت کار درست انجام نگیرد»

مؤید این قول ست و همچنین در اثر مشهور:

«المشاورة اصل في الدين و سنة الله في العالمين و هي حق على عامة الخليفة من الرسول الى اقل

الخلق.»

یعنی مشورت اصلی است از اصول دین و سنت خداوند است بر عالمیان و آن حقی

است بر عامه خلق الله از رسول گرفته تا ادنی خلق.

خلاصه جناب رسول، محض به جهت وضع سنت مشورت در میان امت در هر کار با

اصحاب خود شور می فرمود.

فقره دهم

[تعیین مالیات]

تعیین مالیات و باج است برحسب ثروت بلامتیاز. و این امر نه به فرمان مجرد امپراطوری است و نه به میزان احتیاج هیات دولت، بلکه از روی مداخل و منفعت سالیانه هرکس است و تعیین این کار به رضا و قبول دیوان و کلاست که در حقیقت قبول عامه است؛ فلهدا بدهی ای که اهالی متحمل ادای آن شده است، در سر وعدهی معینه به پای خود بدون محصل به محل معین برده، می دهد.

زهی عدالت که هرکسی از روی تعیین قرض خود داند و به صفای دل دهد و این امر از روی مساوات است نه از روی امتیاز به این معنی که هرکس از اعلی و ادنی، مقدار معین از منافعش یا مداخلش باید به دولت بدهد و احدی مستثنا نیست. و این قرار به شریعت اسلامیة مطابقت کلیه دارد، چنانکه در قرآن مجید و احادیث شریفه مقدار و زمان زکات و صدقات معین و معلوم است و فردی از این تکلیف معاف و مستثنا نیست.

و باید دانست که قاعدهی ایشان در این خصوص بر این است که اول مکت و قدرت و استطاعت اهالی را مشخص و بده سالیانهی آن را معین کرده و بعد به مقام مطالبه و اخذ برمی آیند و این قاعده بعینها مطابق شرع اسلام است زیرا که قرآن و احادیث، ایمان را قبل از عمل تکلیف کرده و عمل را پس از ایمان، چنانکه تکلیف اول به وجودیت زکات و صدقات ایمان آوردن است؛ آنانکه ایمان ندارند زکاتشان عندالله مقبول نیست.

فقره یازدهم

[تحریر اصول دخل و خرج دولت]

تحریر اصول دخل و خرج دولت و نشر آن است. بده اهالی را قدر معینی لازم است و این قدر معین را درمقابل خرج دولت مقیاس و میزانیست ضرور. اگر مخارج یک دولت محرر و معلوم نباشد، تعیین مالیات بر وجه عدالت میسر نشود و مقدار احتیاج اداره‌ها، چون اداره‌ی لشکر و اداره‌ی داخله و اداره‌ی خارجه و غیره بدین طریق معلوم می‌شود، یعنی قبل از وقت مشخص می‌کنند که برای وزارت جنگ فلان مقدار و برای وزارت داخله فلان مقدار و برای وزارت خارجه، فلان مقدار مخارج خواهد شد و این طرز خلاصی از اسراف در خرج دولت و رفع تعدی نسبت به رعایا آسان می‌گردد و از آن طرف هم چون اهالی می‌دانند که مخارج لازمی دولت فلان مقدار است، در ادای آن تعلل نمی‌ورزند. پس این قاعده نیز در شریعت مطهره‌ی اسلامیه به باب تبلیغ و تفهیم مطابق است.

حدیث «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مَعَكُمْ الْغَائِبَ»، یعنی شما که در این مجلس حاضرید تبلیغ کنید غایبان را، در این باب برهان واضح است و حضرت رسالت‌پناه در اکثر خطبه‌ها در پی هر جمله هَلْ بَلَّغْتُ فرمودی؛ اگر مستمعان نعم گفتندی و خواهش توضیح و تکرار نمودندی، حضرت به جمله‌ی آخر گذشتندی.

باید دانست احسن سیاست آن است که بر اخلاق حسنه موسس باشد؛ این کلام، کلام ارسطاطالیس است و به عقل و نقل مطابق.

پس واجب است که تدابیر دولت به تغییر اخلاق تبعه و اهالی‌اش سبب نباشد، بلکه به تهذیب و تزیین اخلاق آنها اسباب عمده شود.

بنابراین اکثر تدابیر سیاسیہ فرنگستان در تہذیب و تحسین اخلاق اہالی، مدخلیت عظیم دارد و قضیہ تعیین مالیات و تحریر خرج کہ شرح دادہ شد، از این تدابیر است. امروز در ممالک اسلام چون محصلان مالیات بہ سر اہالی گماشتہ شوند و اہالی کہ از مخارج دولت خبر ندارند، چنین پندارند کہ بدهی آنها بہ ہوا و ہوس حکمداران صرف می شود؛ لہذا اکثر آنها برای تخلیص گریبان از تکالیف دولت بہ خیال پیدا کردن راہهای حیلہ و خدعہ و دروغ و حبس مال و کتم ثروت خود می افتند و بدین جہت، اخلاق صادقہی اسلامیہی آنها تغییر پذیرد و از آن طرف نیز محصلان مالیات راہهای حیلہ و دروغ آنها را کشف کنند و آنها را بہ مجلس برند و چوب زنند. لاجرم اہالی را خوف و مسکنت و ہتک ناموس و فرار عارض گردد و اخلاق شجاعت و بسالت^{۵۷} و علو ہمت آنها مردہ شود.

در دولت انگلیس سابقاً برای تعیین مالیت نسبت بہ واردات اہالی، قاعدہی تفحص گذاشتہ بودند. امروز آن قاعدہ را ترک کردہ و بہ قول ہرکس اعتماد می کنند. یعنی از مدخلہایی کہ صلاح دولت و رعیت است و موافق قانون در بدو کار معین کردہ اند از خود شخص می پرسند و او ہرچہ بگوید باور می نمایند و مالیات را از روی مداخل او از قرار گفتہی خودش اخذ می کنند.

ملاحظہ باید کرد کہ بہ اہالی بہ چہ درجہ اعتماد کردہ اند و بہ جہت ہمین اعتماد چقدر اخلاق آنها را بہ اصلاح آوردہ و بہ صدق و راستی معتاد شدہ اند و از وقتی کہ این تدبیر را بہ کار بردہ اند، مالیات دولت روز بہ روز زیاد شدہ و بہ تجربہ دیدہ اند کہ سابقاً اگر از صد نفر، دہ نفر بدهی خود را ناراست گفتی، امروز پنج نفر بہ ہم نمی رسد.

^{۵۷} بسالت: شجاعت و دلیری؛ دہخدا

فقره دوازدهم

[هر مامور و حاکم در تصرفش مسئول است]

فقره‌ی دوازدهم (از فقرات نوزده‌گانه) هر وزیر و امیر و حاکم در ماموریت خود مسئول بودن است. سبب مسوول بودن این است که هر مامور مکلف است به متابعت احکام قانون چون سایر متکلفان.

و این قاعده نیز از شریعت اسلام است زیرا که در قرآن عظیم هر تکلیفی به صیغه‌ی جمع آمده اطیعوا و اتوا فرموده و خطاب عام کرده حتا ذات پیغمبر(ص) را از تکلیف استثنا ننموده. مسلمانان که بر مکلف بودن انبیا و اولیا معتقدند، هیچ حاکم و امیر را از تکلیف آزاد نمی‌توانند شمرد.

حدیث «كَلِّمُ مَرَاةٍ وَ كَلِّمُ مَسْئُولٌ عَنْ مَرَعِيَّتِهِ»^{۵۸}، موید این قول است.

^{۵۸} «همه چوپانید و همه مسئول رعیت خود»

فقره سیزدهم

[قدرت تشریح و قدرت تنفیذ باید منقسم بشود]

تفریق قدرت تشریح از قدرت تنفیذ، مقصود از این سخن آن است که وضع و تنظیم قوانین در اختیار مجلسی باشد و تنفیذ و اجرای آن در دست مجلس دیگر، چنانکه آن مجلس هیچ‌گونه بیم و امیدی از این مجلس نداشته باشد تا که هر یک از دو مجلس ودیعه‌ی خود را با استقلال و آزادی تمام حفظ توانند کرد. اگر در فواید و محسنات تفریق دو اختیار مذکور صد جلد کتاب نوشته شود باز هزار یک فواید آن را شرح نمی‌توان داد. الان هرگونه ترقی و قدرت و قوت و ثروت و معموریت و تجارت در دول فرنگستان دیده می‌شود از نتایج جدایی دو اختیار است و هر قسم بی‌نظمی و بی‌پولی و عدم قدرت و نکث در صنایع و تجارت و زراعت در مشرق‌زمین مشاهده می‌شود از اختلاط و امتزاج دو اختیار است. عقلای روی زمین از روی تحقیق و تجربه گفته‌اند در دولتی که دو اختیار مخلوط هم استعمال بشود ممکن نیست که باعث ضعف و خرابی و بلکه بالمآل سبب انقراض آن دولت نگردد.

بالجمله این قانون مستحسنه‌ی فرنگستان نیز از قوانین قدیمیه اسلامیة است؛ چنان‌که در ایام پیشین مجتهد و مفتی در وظیفه‌ی خود و والیان و محتسبان در وظیفه اجرا و تنفیذ مستقل بودند. اگرچه تنظیم قانون و تنفیذش در حقیقت به مرجع واحد، یعنی به وحدت امامت مربوط است ولی در ترتیب تفریق واجب است. چنان‌که شیخ علی کرکی در شرح شرایع الاسلام در کتاب امر به معروف می‌گوید: «و یفرقُ بینَ الحُکمِ وَ الفتوی بَأَنَّ الحُکمَ إِنْشَاءُ قَوْلٍ فِی حُکْمٍ شَرَعِیِّ یَتَعَلَّقُ بِوَاقِعَةٍ شَخْصِیَّةٍ کَالْحُکْمِ عَلَی عَمْرٍ وَ بَثْوَتِ دِینِ نَرِیدٍ فِی ذِمَّتِهِ وَ أَمَّا الْفِتْوَا فَأَنَّهَا بَیَانُ حُکْمٍ شَرَعِیِّ لَا یَتَعَلَّقُ بِمَادَّةٍ شَخْصِیَّةٍ وَ إِنَّمَا هُوَ عَلَی وَجْهِ کَلِمَةٍ فَهُوَ فِی الْحَقِیقَةِ بَیَانُ مَسْئَلَةٍ شَرَعِیَّةٍ.»^{۵۹}

^{۵۹} «بین حکم و فتوا فرق نهاده می‌شود که حکم عبارت است از ایجاد و ابراز قولی و حکمی شرعی که مربوط به امری شخصی باشد، مانند حکم بر این که زید را دینی بر عمرو است که بر ذمه اوست. اما فتوا عبارت است از بیان حکمی شرعی که مربوط به امری شخصی نیست بلکه به طور کلی صادر می‌شود و در حقیقت بیان مسأله‌ای شرعی است.»

فقره چهاردهم [عدم عزل اعضا از محکمه‌ها]

عدم عزل اعضا از مجالس حکم یعنی از محکمه‌های عدالت و از دیوان‌خانه‌ی سنا که مشورت‌خانه‌ی کبرا باشد.

منصب قضا و منصب سناتوری یعنی اعضای دیوان‌خانه‌ی سنا بودن ابدی است.

فواید این قانون بسیار است

اول اینکه در اعمال مشکله، تجربه و بصیرت حاصل کرده‌اند.

دویم اینکه در کار دولت و ملت بی‌غرض هستند.

سیم چون به دوام و بقای در منصب مطمئن هستند محتاج نمی‌شوند که از کسانی

حمایت بخواهند و در مقابل آن به قبول توسط مجبور شوند. این قانون نیز به شریعت

اسلامیه مطابقت دارد، زیرا که عزل ماموری از منصبش بی‌جنحه و بی‌ثبوت تهمت، ظلم

و جفاست و ظلم و جفا در شریعت اسلام ممنوع است.

فقره پانزدهم

حضور ژوری‌ها در حین تحقیق جنایات

ژوری اشخاصی هستند که اهالی مملکت آنها را از مردمان آبرومند و درستکار و امین انتخاب می‌کنند و اقل آنها دوازده نفر می‌باشند و همیشه هنگام تحقیق جنایات و جرایم کبیره در محکمه‌های عدالت حضور به هم می‌رسانند و چون قاضی احتجاج و گفتگوی مدعی و مدعی علیه را استمع نماید، پس آن کار را محول به تمیز و تحقیق ژوری‌ها می‌کند و از ایشان رای می‌طلبد. ژوری‌ها به محل مخصوص و خلوت داخل شده، بعد از مذاکره و تحقیقات فی‌مابین خود به هرچه اتفاق و با اکثریت آرا قرار گرفت، آن را به قاضی افاده می‌کنند و ژوری‌ها را حق حکم و یا تعیین مقدار عقوبت نیست، بلکه فقط نظر ایشان به بیان رای و اشارت مقصور است.

فلهذا این قاعده نیز در شریعت اسلام به باب مشورت راجع است. بنابراین آنها را مشاور نامیدن سزاوار است و در این باب شیخ طوسی در کتاب قضا گفته است:

«ینبغی أن یکون فی مجلس الحکم للقاضی اهل العلم من اهل الحقّ و عند المخالف من اهل کل مذهب واحدٌ إن حدثت حادثةٌ یفتقر فیها الی أن یسألهم عنها لیتذکر جوابه فیها و دلیلهم علیها فإن كانوا بالقربِ ذاکرهم و إن كانوا بالبعد استدعاهم و اذا حکم بحکم فإن وافق الحق لم یکم لاحدٍ أن یعارضه و إن أخطأ و جب علیهم ان ینبها علیه [الخ]»^{۶۰}

لفظ ژوری^{۶۱} در اصطلاح فرانسه به معنی کسی است که سوگند خورده باشد. چون ژوری‌ها حین انتخاب شدن بر وفق قانون معینه سوگند یاد می‌کنند که همیشه بر جاده‌ی

^{۶۰} «سزاست در مجلس قضاوت قاضی، عالمانی از اهل حق [مذهب شیعه] و نیز کسانی از فرقه مذاهب مخالف باشند، که اگر حادثه‌ای واقع شد و نیاز پدید آمد که در آن واقعه از آنها سوال شود، جواب آن را تذکر دهند و دلیل خود را اقامه نمایند. این کسان اگر در مجلس حاضر باشند باید با آنها مذاکره و مشورت شود و اگر حاضر نباشند باید آنها را به مجلس قضاوت فراخواند و چون حکمی صادر کردند، اگر موافق حق بود، هیچ کس را نرسد که با آن مخالفت ورزد و اگر مخالف بود، باید آنها را به طریق حق و حکم راستین متوجه سازند.»

Jury^{۶۱}

حق و راستی بوده و بدون هرگونه منظور و غرض آرای خود را بر مسموعات و
مخاصمات در حق هر کسی بوده باشد بر وجه راستی و خلوص بیان نمایند. پس ژوری
در وظیفه‌ی خود مشاور سوگندخور است. مخفی نماند که قاعده‌ی انتخاب ژوری در
محکم‌های مخصوص فرنگستان به جهت موبد بودن منصب قضا واجب آمده است
چون منصب قضاوت در قانون‌شان ابدی است و قضات متمکنه و موبده را مجال استیلا
باقی ست پس برای سد مجال تعیین ژوری و مشاور واجب افتاده ژوری‌هایی که در یک
امر اظهار رای کردند در امر دیگر، ژوری‌های علاحده انتخاب می‌کنند.

فقره شانزدهم [تشهير مفاوضات سياسيه]

تشهير و اعلان مفاوضات سياسيه و حوادث جناييه و مخاطبات رسميه و كلای ملت در روزنامه جات دولتيه.

این قانون مطابقت تامه دارد به قاعدهی تبليغ شرعی که در فقره ی یازدهم شرح کردیم و به وجوه مذکوره راجع است به قانون حریت مطابع.

فقره هفدهم

عدم شکنجه و تعذیب

مادام که هر گناهی را در کتاب قانون جزای مخصوص و معین موجود است، تعذیب جانی برای اقرار گرفتن و به بهانه‌های دیگر غیرممکن است و جزای هر تقصیر قبل از وقت در کتاب قانون معین است و احدی از حکام و امرا و سران لشکر جرات و قدرت ندارند که نسبت به زیردستان خود بدون حکم قانون به هوای نفس به جهت اقرار گرفتن یا سب‌های دیگر که محض ظن باشد، چوبی بزنند یا شکنجه بکنند یا فحشی بگویند. حتا در قانون ایشان چوب و تازیانه زدن ممنوع است و در لسان ایشان فحش و دشنام نیست و این قسم تنبیهات را که خلاف شأن انسانیت است، در حق اسب و استر و سایر حیوانات بارکشی هم روا نمی‌دانند.

این قانون شریف نیز طبق قانون اسلام است. چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَمَنْ جَاءَ بِالسِّيَةِ فَلَا يَجْزِي إِلَّا مَثَلُهَا»^{۶۲}

ایضا در سوره نحل فرموده

«وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ»^{۶۳}

ایضا در سوره آل عمران آیه ۲۴ و در سوره زمر آیه ۷۰.

بالجمله نکته شریعت اسلامی را که در باب سیاست امروز اهل اسلام ترک و فراموش و اهل فرنگستان اخذ و تدارک کرده‌اند، واجب آمد که در اینجا به سمت تحریر آورم. در شرع پیغمبر اصلی است از اصول که قضات و حکام مهما ممکن در اُحدود کنند یعنی در

^{۶۲} ۱۶۰ انعام: «و هر کس کار بدی بیاورد جز مانند آن جزا نیابد»

^{۶۳} ۱۲۶ نحل: «و اگر عقوبت کردید همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید»

تخفیف جزای جانی سعی نمایند. جماعت معتمد نه که از اهل شهوت و غفلت مرکب هستند، لاجرم افرادش از ارتکاب جرم و جنابت و استحقاق حدود خالی نمی‌باشد. اگر حکام طریق تجسس و شکنجه را پیش بگیرند، بسی جان‌ها را باید اعدام و بسی پرده‌های ناموس را باید هتک کنند. با اینکه طبیعت اصول اجتماع در این عالم مدنیت، حفظ جان‌ها و ستر ناموس‌ها را اقتضا کرده، پس لازم است که حفظ جان‌ها و ستر و حرمت ناموس‌ها را بر اعدام و هتک ترجیح دهند و به قدر امکان از عیب‌ها اغماض نمایند و این ترجیح و اغماض به جز ترک تجسس و شکنجه میسر نمی‌تواند شد و این نکته از جناب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، [در] حدیث «إِذْمُرُوا الْحُدُودَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۱ وارده شده، یعنی تخفیف دهید در اجرای حدود هرچه ممکن باشد.

در فرنگستان به جهت تکمیل این قانون، سلاطین را حق عفو و بخشش هست، مثلن هیچ پادشاهی قادر نیست در حق ادنی‌ترین ناس، حکم زدن یک چوب و تازیانه را بدهد، اما هر پادشاه حق این را دارد مقصری که دیوان عدالت حکم بر قتلش کرده باشد، پادشاه قتل را تبدیل به حبس موید بکند در صورتی که اولیای مقتول راضی بشوند. متلفت باید شد که این معنی به چه درجه باعث محبت و اخلاص قلبی اهالی نسبت به پادشاه می‌باشد. در حقیقت سلاطین را منبع عفو و رحمت قرار داده‌اند. عجب‌تر این است که این قضیه در مشرق زمین به تمامه برعکس است؛ ببین تفاوت کار از کجاست تا به کجا!

فقره هژدهم

حریت صنایع و کسب

مقاله شرعیه در این نوع حریت همان آثار است که در حریت مطلق وارد شده. باید دانست که در فرنگستان باعث عمده و اعظم در ترقی صنایع و کسب آزادگی آنهاست، چنانکه هرکس به هرگونه کسب و به هر قسم صنعتی که بخواهد اقدام کند، مانع و ملامتی از کسی نخواهد دید. مع هذا آن نیز در تحت قانون است، به این معنی کسی که صنعتی و عملی اختراع کرد، امتیاز آن را چه از دولت متبوعه‌ی خود و چه از سایر دول متمدنه تا مدت معینه با شروط قانونیه، برای خود تحصیل کرده، از منافع آن بهره‌مند می‌شود و این باعث می‌گردد که هرکس در اختراعات جدیده، صرف افکار کنند و به این وسیله حرّف و صنایع ترقی و انتشار می‌یابد.

فقره نوزدهم

[بنای مکتب‌خانه‌ها برای اطفال فقرا]

از فقرات نوزده گانه حقوق عامه بنای مکتب‌خانه‌ها و معلم‌خانه‌ها برای تربیت اطفال فقرا [ست]. چون تعلم علوم و معارف در فرنگستان، مطلقن از الزم امور و اقدم وظایف است، لهذا تعلیم اطفال فقرا و مساکین حتا نابینایان را حقوق عامه شمرده‌اند. بنابراین بعضی آثار شرعیه از آیات قرآن و احادیث نبوی در شرف علم در اینجا مناسب افتاد. من جمله خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

«يُرفِعُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^{۶۴}

یعنی خدای تعالی اهل علم و دانش را درجات عالی و عده فرموده. ایضاً در سوره زمر:

«اهل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون»^{۶۵}

تقدیم عالمان و تاخیر جاهلان را اشاره فرموده.

و ایضن در سوره بقره آیه ۲۷۲ و سوره طه آیه ۱۱۳ و در سوره علق آیه ۳ و ۴ و در سوره عنکبوت آیه ۴۲ و در سوره نحل آیه ۴۵ و بنی اسرائیل آیه ۱۳، در شرف و فضیلت علم تاکیدات بلیغه فرموده و حدیث معاذ بن جبل در فضیلت علم و تعلم در کتاب جامع ابن عدالبرا مسطور است، که جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده:

«تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلَّمَ لِلَّهِ حَسَنَةٌ وَ طَلَبُهُ عِبَادَةٌ وَ مَذَاكِرَتُهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَ بَذْلُهُ لِأَهْلِهِ قَرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ . وَ مَنْ أَمْرٌ سُبِّلَ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ الْأَنْبِيَاءُ فِي الْوَحْشَةِ وَ الصَّاحِبِ فِي الْعَرَبِ وَ الْمُحَدِّثُ فِي الْخَلْقِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ السَّلَاحُ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ الزَّيْنُ عِنْدَ الْأَخْلَاءِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا فَيَجْعَلُهُمْ فِي الْحَيْسِرِ قَادَةً وَ أُمَّةً تَقْتَصُّ أَثْمَرَهُمْ وَ يُقْتَدَى بِفَعَالِهِمْ

^{۶۴} ۱۱ مجادله

^{۶۵} ۹ زمر

تُرْمَقُ أَعْمَالَهُمْ وَتُقْبَسُ آثَارُهُمْ وَتُرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ وَأُجْنَحَتِهَا تَمْسَحُهُمْ يَسْتَعْفِرُ لَهُمْ
كُلَّ رَطْبٍ وَيَابِسٍ وَحَيْتَانُ الْبَحْرِ وَهُوَامُهُ وَسَيَّاحُ الْبَرِّ وَانْعَامُهُ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةَ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ وَ
مَصَابِيحَ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى يَبْلُغُ الْعَبْدُ بِالْعِلْمِ مَنَازِلَ الْأَخْيَارِ وَالدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
التَّفَكُّرُ فِيهِ يَعْدِلُ الصِّيَامَ وَمَدَارِسَتُهُ تَعْدِلُ الصِّيَامَ بِهِ تَوْصِلُ الْأَرْحَامَ وَبِهِ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَ
هُوَ أَمَامَ الْعَقْلِ تَابِعُهُ وَيُلْهَمُهُ السَّعْدَاءُ وَيُحْرِمُهُ الْأَشْيَقَاءُ»^{٦٦}

و قال ايضاً

«لا يقبض العلم إئتزاعاً من الناس ولكنه يقبض العلماء»

يعنى عالم قبض نمى شود و نمى ميرد لكن علما قبض مى شوند.

و قال ايضاً

«أطلبوا العلم من المهد إلى اللحد»

و مضمون كلام معجز نظام جناب ولايت مآب على عليه السلام

«العلمُ علمان: علم الأبدان و علم الآديان. و العقلُ عقلان: عقل المعاش و عقل المعاد»^{٦٧}

ملتفت باشيد كه علم ابدان را بر علم اديان مقدم داشته.

اگرچه در ايران مدارس بسيار هست و تحصيل علوم مى کنند اما از برای معاد، نه از
برای معاش با اينكه بيغمبر فرموده:

^{٦٦} «دانش بياوزيد كه آموختن دانش برای رضای خدا از جمله اعمال نيك است. طلب آن، عبادت است، و سخن و مذاكره در آن، تسبیح خداوند است، بحث و مناقشه در آن جهاد است، تعليم آن به كسى كه نمى داند صدقه است و بذل آن بر اهل دانش (كسانى كه شايستگى آن را دارند) موجب نزديكى به خداست. زیرا دانش راهنمای شناخت حلال و حرام، و نشان راه اهل بهشت است. علم به هنگام ترس و وحشت، همدم انسان، در غربت مصاحب وی است. علم راهنمای به سوی خوشبختی و سلاح آدمی در مقابله با دشمن، و زینت و افتخار وی در نزد دوستان يك رنگ است. خداوند به واسطه دانش، اقوامی را بلند مرتبه می گرداند و در خیرات و خوبی ها آنها را رهبر و پیشوا قرار می دهد؛ آثار این پیشوایان در دانش، همواره نقل و حکایت می شود و کردارهایشان را پیروی می کنند، اعمال شان را می نگرند و آثارشان را اقتباس می نمایند. فرشتگان راغب اند كه با آنان دوستی برقرار سازند و با بالهای شان آنها را بسويند. هر تر و خشك، و تمام موجودات ریز و درشت دریا، همراه با درندگان و چهارپایان زمین، جهت آنان از خداوند طلب بخشش و استغفار می نمایند. زیرا دانش، زندگی بخش دلها از جهل و نادانی، و نوربخش چشمان از كوری و نابینایی ست. بندگان توسط دانش به جایگاه برگزیدگان و مراتب عالی در دنیا و آخرت نایل می شوند. تفكر و اندیشه در آن برابر روزه داشتن است. به وسیله دانش، صله ارحام صورت می بندد، و حلال و حرام باز شناخته می شوند. دانش، پیشوای عقل، و عقل، پیرو آن است. دانش به سعادتمندان الهام می شود، و اشقیاء از آن محروم می مانند.»

^{٦٧} «دانش بر دو گونه است: علم تن و علم دین، عقل نیز بر دو قسم است: عقل معاش و عقل معاد.»

«من لا معاش له، لا معاد له.»^{۶۸}

و آن قسم تحصیل علوم صنایع و معاش اهل فرنگستان مثل چراغ است در مقابل آفتاب و مانند قطره است در جنب دریا. از اشعه علوم فرنگی‌ها ذره‌ای به ایران تابیده، صنعت طباعت و آبله‌کوبی و تلغراف و عکس تصویر ایجاد شده که منافع و محسناتش مستغنی از بیان است.

^{۶۸} «کسی که معاش ندارد، معاد ندارد.»

خاتمه مشتمل بر دو بیان است

بیان اول

خلاصه را باید شناخت که مدعا و نتیجه همان است و اصول سیاست فرنگستان داخل در اوست و آن این است که در دنیا فردی از آفریدگان از شاه و گدا و رعیت و لشکری هیچ کس حق حکم ندارد، یعنی حاکم نیست بلکه محکوم و مکلف است آنان را که حاکم می‌نامند بر سبیل مجاز است، نه حقیقت. اما آنکه حاکم کیست یعنی مبداء حکم در کیست، شریعت اسلام و نظریات علمای اروپا در این باب متفق است که حاکم حضرت یزدان است. «أليس الله بأحكم الحاكمين»^{۶۹}، مصداق این معنی است.

هر اصل و قاعده‌ای که حضرت یزدان به طبایع و عقول ما تودیع و به وسایط انبیا تسلیم کرده، ظهور آن سعادت ماست، چونکه حکم یزدان است.

حدیث «السنة الخلق أقلام الحق و كَلِمًا حَكَمَ به العقل حَكَمَ به الشرع و بالعكس»^{۷۰} به این نکته اشارت عظیم، و حدیث «ما مرءاه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسنٌ»^{۷۱} در این بحث ایضاح جمیل دارد.

^{۶۹} «آیا خداوند حاکم‌ترین حاکمان نیست؟»

^{۷۰} «زبان مردم بیان حق است، هرچه عقل به آن حکم کند شرع نیز بدان حکم کند و بالعکس»

^{۷۱} «آنچه به گمان مومنان نکوست، نزد خداوند همی نکوست»

بیان ثانی از مضمون رساله

ظاهر شد که آن حقوق نوزده گانه، اگرچه حقوق عامه فرانسه نام دارد ولی در معنی حقوق عامه‌ی مسلمانان بر کل جماعت متمدنه است و چون جمیع آنها با احکام و آیات قرآنیه مؤید آمده، پس احکام الاهی است و واجب است که آنها را به عمل آوریم و به احکام الاهی امتثال کنیم تا به سعادت آیه شریفه:

«وهذا کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه واتقوا لعلکم ترحمون»^{۷۲}

نایل آییم و از سه خط آیات شریفه:

«ومن لم یحکم بما انزل الله . فاولئك هم الکافرون

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون»^{۷۳}

رستگار و ایمن شویم.

علاوه بر خاتمه کتاب بعضی جزئیات از قوانین مدنیت آیات در فرانسه و در سایر ممالک فرنگستان هست که خدای تعالی از راه کمال رافت و رحمت ما را از اشعار و تنبیه آنها نیز محروم و بی خبر نگذاشته. من جمله اسباب احیای نفوس است که در فرنگستان به چندین وسایل مختلفه فراهم آورده‌اند، از قبیل: بنای مریضخانه‌ها و ترغیب شناوران برای تخلیص غرق شده‌گان، و چندین مجالس دیگر که ذکر آنها موجب اطناب است. در این باب خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«و من احیایها فکانما احیاء الناس جمیعاً»^{۷۴}

ایضاً تنظیم و پاکی و زینت راه‌ها و شهرها و دهات است که با آیه شریفه:

^{۷۲} ۱۵۵ انعام: «این کتابی است که مبارک نازل فرمودیم. پس از آن پیروی کنید و پرهیزکار باشید تا شاید مورد رحمت حق قرار گیرید»

^{۷۳} ۴۴، ۴۵، ۴۷ مائده: «کسانی که به آن چه خداوند نازل فرموده حکم نکنند کافرنند و کسانی که به آن چه خداوند نازل فرموده حکم نکنند، ظالم‌اند و کسانی

که به آن چه خداوند نازل فرموده حکم نکنند فاسق‌اند»

^{۷۴} ۳۲ مائده: «هرکس آن را زنده گرداند، گویی که تمام خلق را زنده گردانیده است»

«انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم ايهم احسن عملاً»^{۷۵}

مطابق است.

و حدیث جامع الصغیر «طهروا افیتکم»^{۷۶} اشاره بدین معنی است. ایضاً سوره اعراف آیه ۷۲.

دیگر صحت و درستی اوزان و مقیاس و مسکوکات است که خدای تعالی در چندین محل قرآن به تأکیدات بلیغه ما را تنبه فرموده. من جمله در سوره انعام آیه ۱۵۳ و اعراف ۸۳ و بنی اسرائیل ۷۳ و شعرا ۱۸۱ تا ۱۸۳ و سوره مطفین و سوره هود ۸۵ و ۸۶.

دیگر به کار انداختن معادن است؛ خاصه معادن آهن که به موجب آیه شریفه:

«وانزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس»^{۷۷}

ارشاد به این عمل نافع فرموده.

دیگر ثبت اسناد و قبالهجات و شرط نامهجات در دیوان مخصوص، آیه ۲۸۲ در سوره بقره:

«يا ايها الذين آمنوا اذا تدانتم [الحج]»^{۷۸}

در این باب دلیل کافی است.

دیگر اعتنا و دقت در تهیه و ترتیب امور عسکر است؛ از قبیل توافق اسلحه به اسلحه دشمن و مهیا بودن آذوقه، و ثبات و ورزیدن افراد لشکر در جنگ، و صاحب علم و اطلاع بودن سران سپاه، و بعد از تسلیم شدن دشمن به مهربانی با ایشان رفتار کردن. در سوره ۴۷ آیه ۵، در سوره ۶۱ آیه ۴ و در سوره ۳ آیه ۲۰۰ و در سوره ۴۷ آیه ۸.

^{۷۵} کهف: «ما آن چه را که بر روی زمین است زینت قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامیک بهترین اعمال را انجام دهند»

^{۷۶} «حیاط خانه های خویش را پاکیزه کنید»

^{۷۷} ۲۵ حدید: «و آهن را نازل کردیم که در آن سختی شدید، و منافی برای مردم است»

^{۷۸} «ای کسانی که ایمان آوردید هرگاه به وامی تا سر رسیدی معین با یکدیگر معامله کردید...»

"یک کلمه" در باب جمیع فقرات مذکوره در قرآن، احکام و آیات صریحه وارد است که اگر خداوند توفیق عنایت فرماید رساله جداگانه در این باب خواهیم نوشت. از سهوهای اهل مشرق زمین که به آن جهت از عالم ترقی دورتر مانده‌اند، یکی هم این است که می‌گویند دنیا به جهت دیگران است و آخرت برای ما؛ و حال آن که در اخبار وارد است:

«نعم المال الصالح والولد الصالح للعبد الصالح. لأنَّ بالمال ينالُ ثوابُ الصدقاتِ و إعانةُ المحتاجِ و إغاثَةُ الملهوفِ و قضاءُ حوائجِ الاخوانِ التي قال فيه الصادق: من طافَ بالبيتِ أُسبوعاً كَتَبَ اللهُ سِتَّةَ آلاَفِ حَسَنَةٍ و محى عنه سِتَّةَ آلاَفِ سَيِّئَةٍ و مرفَع له سِتَّةَ آلاَفِ درجِه و قضاءُ حاجةِ المؤمنِ أَفْضَلُ من طوافٍ و طوافٍ و طوافٍ حتى عَدَّ عَشْرًا.»^{۷۹}

و در دیوان منسوب به حضرت امیر آمده:

«رب فتی دنیاہ موفوُمرةٌ لیس له من بعدها آخرةٌ و آخرةٌ دنیاہ مذمومةٌ یتبعها آخرةٌ فآخرةٌ و آخرةٌ فآخرةٌ بکلتیہما قد جمع الدنیا مع الآخرة و آخرةٌ یحرمُ کلتیہما لیس له الدنیا ولا الآخرة.»^{۸۰}

و خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید:

«و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضلّ سیلاً»^{۸۱}

یعنی هرکس دیده‌ی بصیرتش در این دنیا نابینا باشد و راه صواب نبیند پس او در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر خواهد بود. اگر بگویند که مقصود خداوند از کلام مزبور این است که هرکس در این دنیا خداشناس نبوده، اعتراف به وحدانیت خداوند لاشریک نداشته باشد،

^{۷۹} «بهترین مال صالح و بهترین فرزند صالح از آن بنده صالح است، زیرا با مال به ثواب صدقات فقرا و یاری نیازمندان و همراهی با غمدیدگان و رفع حاجت برادران خود نایل می‌گردد؛ که امام صادق در آن باب فرمود: هر آن‌کس که خانه خدا را یک هفته طواف کند، خداوند جهت او شش هزار نیکی می‌نویسد و شش هزار بدی او را محو می‌کند و وی را شش هزار درجه برتر می‌نشانند ولی برآوردن حاجت مؤمن، بهتر است از طواف، طواف، طواف. و این را ده مرتبه تکرار کرد.»

^{۸۰} «چه بسا جوانی که دنیایش سرشار از لذت‌ها و فراخی و فراوانی باشد ولی پس از آن وی را آخرت نیکو نیست. و دیگری، دنیایش مذموم است و از لذاذات آن بهره‌مند نیست و در دنبال آن، آخرت وی پدیدار گردد، آخرتی نیکو. و دیگری، در دنیا و آخرت پیروز گشته، لذاذات دنیا و فیروزی در آخرت را جمع کرده است. و دیگری هر دو را از دست بداده یعنی نه دنیا دارد و نه آخرت.»

^{۸۱} ۶۲ بنی اسرائیل

نابینا و گمراه است؛ در این خصوص بر من لازم نیست از مراتب خداشناسی و اعتراف اهل اروپا به وحدانیت واجب‌الوجود شرح بدهم. تحقیق این فقره موقوف به همت مردان بزرگ است که بروند و مراوده و معاشرت با ایشان کرده و با چشم حقیقت‌بین حالت آنها را مشاهده نموده بفهمد به حسب ظاهر هیچ‌گونه مانعی در مراوده و معاشرت ایشان با اهالی فرنگستان به نظر نمی‌آید و خداوند در جذب قلوب و مهربانی و معاشرت با غیر اهل اسلام نهی نفرموده، بلکه به عدالت [و] محبت رفتار کردن با آنها امر نموده. چنانکه در سوره ممتحنه می‌فرماید:

«لَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^{۸۲}

یعنی خداوند نهی نمی‌کند شما را از آنان که با شما جنگ و کارزار نکردند در کار دین و ملت و شما را بیرون نکردند از وطن خودتان؛ نیکویی کنید با ایشان و حکم به عدل نمایید در حق ایشان. به درستی که خدا دوست دارد عادلان را.

ایضاً در سوره حجرات می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»^{۸۳}

یعنی ای گروه مردمان، به تحقیق ما آفریدیم شما را از مرد و زن و گردانیدیم شما را شعبه‌ها و قبایل تا بشناسید یکدیگر را.

این امر بدیهی است که فیما بین ملل مختلفه تا مراوده و معاشرت نباشد، معرفت به احوال و اوضاع همدیگر نمی‌توانند حاصل کرد و مادامی که معرفت حاصل نگشته، از حرف و صنایع و امتعه‌ی همدیگر منفعت نمی‌توانند برداشت، جای هیچ شبهه نیست که اگر از اکابر قوم و از صاحب بصیرت اسلام، چند نفر، امتثالاً لقول علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود:

«تَقَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَىٰ وَسَافِرٍ، فَفِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدٍ تَفْرَحُ بِهَا هَمٌّ وَإِكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَأَدَابٌ وَصِحْبَةُ مَا جِدَّ.»

^{۸۲} ممتحنه

^{۸۳} حجرات ۱۳

به فرنگستان بروند و وضع مدنیت آنها را به رأی العین مشاهده نمایند. بعد از مراجعت به ایران بلا تردید اسباب هزار قسم ترقی را فراهم خواهند آورد و به سعادت آیه شریفه:

«لقد کرّمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و مرزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیرٍ من خلقنا تفضیلاً.»^{۸۴}

نایل خواهند شد؛ [که] یعنی به تحقیق گرامی گردانیدیم فرزندان آدم را و سوار کردیم آنها را در بر، بر چهارپایان و در بحر در کشتی‌ها و روزی دادیم ایشان را از طعام‌های پاکیزه و لذیذ و برتری دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم.

تحقیق

هر نیکی که خدای تعالی در روی زمین خلق کرده، در هر جا و میان هر ملت که باشد، راجع به یک مرکز و یک منبع است. و همچنین بد در هر جا، و میان هر ملت، هرگونه بدی مشاهده بشود راجع به منبع بد است. پس ما باید هرگونه نیکی از اسباب مدنیت از نظم و عدالت و آسایش و ثروت و معموریت و حفظ صحت و رونق تجارت و قدرت دولت و تربیت ملت از ذکور و اناث و ترقی هر قسم صنایع و تنظیم راه‌ها و توسیع و تطهیر کوچه‌ها و درستی اکیال^{۸۵} و اوزان و مقیاس و صحت مسکوکات سیم و زر و غیره و در هر جا و میان هر طایفه مشاهده بکنیم، در اخذ و تحصیل آنها باید به نص آیه شریفه:

«یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم»^{۸۶}

عمل نماییم؛ [که] یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد که محافظت کنید نفسهای خودتان را، زیان نرساند شما را کسی که گمراه شده چون هدایت یافته باشید شما.

^{۸۴} ۷۰ بنی اسرائیل

^{۸۵} اکیال: ج کیل، پیمانها؛ دهخدا

^{۸۶} ۱۰۵ مانده

در لزوم آبادی و ثروت و استفاده از نعمات الاهی آیات و احادیث کثیره وارد است، چنان‌که در لزوم تعمیرات عمومی و ساختن راه‌ها خدا می‌فرماید:

«والله جعل لكم الأمراض بساطاً، لتسلكوا منها سبلاً فجاجاً»^{۸۷}

ایضاً در سوره ۱۴ آیه ۳۷ و ایضاً در سوره بقره آیه ۲۷ و حدیث شریف:

«ليس خیرکم من ترک الدنيا للآخرة ولا الآخرة للدنيا ولكن خیرکم من اخذ من هذه و هذه.»

یعنی نیک شما آن نیست که به جهت آخرت دنیا را و به جهت دنیا آخرت را ترک بکند و لکن خوب شما آن کسی است که هم این را و هم آن را تحصیل بکند. ایضاً حدیث شریف:

«إحْرَثَ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تُعِيشُ أَبَدًا وَإِحْرَثَ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.»^{۸۸}

در فرنگستان بد گفتن و دشنام دادن و سب کردن آنانی را که از دین و آیین فرنگی‌ها خارج هستند ناپسندیده و ممنوع است و با دین و آیین احدی کار ندارند. کسی از کسی نمی‌پرسد در چه دین و آیین هستی و این قسم سوال بسیار عیب است. الحق می‌توان گفت که در این باب نیز عمل کرده‌اند به مضمون آیه شریفه:

«وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدَاوَةً بَغِيرَ عِلْمٍ كَذَلِكَ نُرِيكُمْ لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِهِمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۸۹}

یعنی دشنام مدهید آنان را که می‌پرستند به جز از خدای و قبیح ایشان را یاد مکنید. پس ایشان نیز در مقابله‌ی آن ناسزا گویند خدای را از روی تجاوز و بی‌دانشی همچنانکه بیاراسته‌ایم از برای هر گروهی کردار ایشان را بعد به سوی آفریدگار است بازگشت ایشان پس خبر می‌دهد ایشان را آنچه را که می‌کردند.

^{۸۷} ۱۹ و ۲۰ نوح: «خداوند زمین را جهت شما وسیع گردانید تا در آن سکنی گیرید و در آن راه‌های گشاده قرار داد.»

^{۸۸} «برای دنیایت چنان کشت کن که گویی جاوید خواهی زیست، و برای آخرت چنان کشت کن که گویی فردا خواهی مرد.»

^{۸۹} ۱۰۸ انعام

تحقیق

فرنگی‌ها قدر نعمات و آیات خداوند را زیادت‌تر از اهل مشرق زمین می‌دانند و اعتنای تمام به مفاد کلام حقیقت‌فرجام دارند:

«ومن آیاته اختلاف السننکم والوانکم.»^{۹۰}

به جهت قدرشناسی نعمات خداوندی‌ست که در فرنگستان اکثر اهالی از ذکور و اناث، اقلاً سه چهار زبان مختلف یاد می‌گیرند.

در مشرق زمین اگر کسی زبان خارجه تکلم کند، هزار ایراد به او وارد می‌آورند. در کتابخانه‌های پاریس و لندن بیش از پنجاه لسان کتب دیده‌ام.

فی یوم جمعه بیستم شهر ذیقعدالحرام ۱۲۸۷

در پاریس تحریر شد.

^{۹۰} روم: «و از نشانه‌های اوست تفاوت در زبان‌ها و رنگ‌ها»

پیوست ۱.

مکتوب میرزا فتحعلی آخوندزاده

به میرزا یوسف خان مستشارالدوله

درباره‌ی "یک کلمه"

سواد کاغذیست که در هشتم نوپا بر سنه‌ی ۱۸۷۵ به جناب سرتیپ

میرزا یوسف خان نایب‌الوزاره‌ی تبریز قلمی کرده‌ام.

مطاعا!

دیگر، چند کلمه در خصوص «یک کلمه» حرف بزنیم.

یک کلمه را سراپا خواندم. کتاب بی‌نظیر است، یادگار خوب است، و نصیحت مفید است ولیکن برای ملت مرده نوشته شده است. در ایران مگر کسی به نصیحت گوش می‌دهد؟ در یورپا نیز سابقن چنان خیال می‌کردند که به ظالم نصیحت باید گفت که تارک ظلم شود. بعد دیدند که نصیحت در مزاج ظالم اصلن موثر نیست. پس خودش به واسطه‌ی عدم ممانعت دین در علوم ترقی کرده، فواید اتفاق را فهمید و با یکدیگر یک دل و یک جهت شده، به ظالم رجوع نموده گفت: از بساط سلطنت و حکومت گم شو.

پس از آن کنستیتسیونی را، که شما در کتاب خودتان بیان کرده‌اید، خود ملت برای امور عامه و اجرای عدالت وضع کرد.

آیا ملت شما نیز قادر است که به ظالم بگوید: از بساط سلطنت و حکومت گم شو؟! هرگز!

دیگر،

شما در باب اجرای عدالت به احکام شریعت تمسک کرده‌اید. خیلی خوب! نگاه بکنیم که آیا شریعت خودش چشمه‌ی عدالت است یا نه. اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است باید اصل اول را از اصول کونستیتسیون، که مساوات در حقوق نیز در این اصل مقدر است مع مساوات در محاکمات، مجری بدارد. مساوات در حقوق مگر مختص طایفه‌ی ذکور است؟ شریعت چه حق دارد که طایفه‌ی اناث را به واسطه‌ی آیه‌ی حجاب^۱ به حبس ابدی انداخته

^۱ آیه ۳۱ سوره نور را آیه حجاب گویند.

مادام‌العمر بدبخت می‌کند، و از نعمت حیات محروم می‌سازد؟ و به واسطه‌ی حکم حجاب، در حرم‌خانه‌ها خدمت طایفه‌ی ذکور با آلت رجولیت جایز نشده هرکس از ارباب استطاعت برای خدمتگزاری در حرم‌خانه‌ها لابد و ناچار طالب خرید خواجه‌ها می‌باشد؛ و بدین سبب شقی‌ترین مردمان برای منافع دنیویه اطفال معصومه را از جنس بشر خواجه کرده در ممالک اسلامی می‌فروشند. اگر آیه‌ی حجاب نازل نمی‌شد همان اشقیای بدان عمل شنیع هرگز مرتکب نمی‌شدند، به علت اینکه از آن عمل دیگر حاصلی متصور نمی‌شد.

دیگر،

یک نفر ذمی از یک مسلم ده تومان ادعا دارد. مسلم منکر می‌شود. هر دو برای مرافعه پیش قاضی می‌روند. قاضی از ذمی شاهد می‌طلبد. ذمی مدعی چهار نفر ذمی دیگر از معتبرین تجار ولایت شاهد می‌آورد. قاضی شهادت آن چهار نفر ذمی معتبر را قبول نمی‌کند و از ذمی مدعی شاهد مسلم می‌خواهد، ذمی مدعی از شاهد مسلم عاجز می‌شود. بدین سبب حقش به هدر می‌رود، گریه‌کنان و ناله‌زنان از محکمه‌ی قاضی بیرون شده می‌گویند خداوند این چه قانون است، این چه دیوان‌ست... مساوات در محاکمات چنین می‌شود؟!

اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است باید اصل سیم را از اصول کنستسیون، که حریت شخصیه است، مجری بدارد. درین صورت شریعت بیع و شرای غلام و کنیز را از بت‌پرستان و مشرکان، حتا بعد از قبول اسلام نیز، چرا جایز می‌داند؟ مگر این عمل ظلم فاحش نیست و منافی حریت نیست؟ سابقن در یورپا نیز مسیحیان به فتوای تورات تمسک کرده بیع و شرای غلام و کنیز را از بت‌پرستان و مشرکان جایز می‌شمردند و می‌گفتند که موسی بیع و شرای بت‌پرستان و مشرکان را مباح بلکه واجب کرده است. از آن طرف انگلیس برخاست گفت که موسی نفهمیده است. بت‌پرستان و مشرکان نیز در بشریت برادران ما هستند. به واسطه‌ی مغایرت اعتقاد، نوع بشر از حقوق حریت محروم نمی‌تواند شد. پس بیع و شرای غلام و کنیز را در هر گوشه‌ی دنیای قدیم و جدید به شدت تمام غدغن کردند. حتا دولت روس هم در این اقرب زمان اول شرطی

که با طایفه‌ی اوزبک در خیوه بسته است این است که بیع و شرای غلام و کنیز موقوف شود و قتل نفس در اجرای سیاست ممنوع گردد.

اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است اصل چهارم را از اصول کونستتسیون باید مجری بدارد. درین صورت الزانی و الزانیة فأجلد و اکل منهما مائة جلدة^۲، چه چیز است؟ یک مرد آزاد و یک زن آزاد، که در قید زوجیت نباشد، به رضای طرفین با یکدیگر مقاربت کرده‌اند؛ شریعت چه حق دارد که به هریک از ایشان صد تازیانه می‌زند؟! این عمل مگر منافی امنیت تامه بر نفوس مردم نیست، و مخالف عدالت نیست؟ اگر مراد شریعت از این آیه حفظ عرض و ناموس است این آیه در زنای محصنه مناسبت دارد. این قانون را در حق مرد آزاد و زن آزاد مجری داشتن، ظلم است. اگر ناموس آن مرد و زن از عمل ایشان به باد می‌رود، فکر آن را خود آنان بکنند. مداخله‌ی شریعت برای حفظ ناموس ایشان حریت و امنیت را از ایشان ساقط می‌کند. کدامیک عمده‌تر است: ناموس و یا حریت و امنیت؟ اگر مراد شریعت این است که از تنبیه ایشان به دیگران عبرت می‌شود آنوقت ناموس خودشان را حفظ خواهند کرد، پس چرا در قرآن به متعه اجازت داده است؟ رضای طرفین مگر متعه نیست، دیگر چرا تنبیه می‌کند؟! اگر شریعت بگوید که متعه صیغه‌ای دارد که باید جاری بشود، یعنی مقاربت آن مرد و زن با فورما نشده است، انصاف دهید به جهت عدم رعایت فورما صد تازیانه خوردن زهی مشکل و این ستم بزرگ است. بعد از این چه حریت و چه امنیت؟!

دیگر،

در جمیع کتب فقهیه در حق حضرت رسول علیه‌السلام نوشته شده است: اذا وقع بصره علی امرأة و مرغب فیها، وجب لزوجها ان یطلقها حتی ینکحها^۳. این مگر تعرض بر عرض مردم نیست؟ چشمه‌ی عدالت مگر باید اول خودش عدالت را بشکند؟!

^۲سوره نور: ۲

^۳«اگر نگاهش [محمد] بر زنی می‌افتاد و در او میل می‌کرد، بر شوهر او طلاق زن واجب بود تا [پیامبر] او را به نکاح خود درآورد»

دیگر،

من با عرق جبین پنج تومان پول کسب کرده‌ام، شریعت چرا حکم می‌کند که پنج یک آن را به مفتی خوران بدهم؟ و یا صد تومان پول کسب کرده‌ام، شریعت چرا حکم می‌کند که این پول را با خود برداشته بروم به حج، و آن را به حوایج عرب‌های سیه‌دل و راهزن صرف کنم؟ این احکام مگر منافی امنیت تامه بر مال مردم نیست، و تصرف در مال مردم نیست؟! شریعت خودش در مال عامه‌ی مردم، به واسطه‌ی وجوب خمس و حج، تصرف را جایز می‌داند با وجودی که نفعش هرگز به خود ملت عاید نیست، چنان‌که نفع ذکات و فطره و صدقه به خود ملت عاید است.

اما در امنیت مال، بعضی افراد مردم قانون السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما^۴ را مجری می‌دارد. و آنگهی در جزای سرقت ربع دینار، معلوم است که سارق از عجز خود به کسب معاش، مرتکب سرقت ربع دینار می‌شود؛ وقتی که دستش بریده شود آشکار است که به کسب معاش عاجزتر خواهد شد. در آن وقت یا باید دوباره مرتکب سرقت شود یا از گرسنگی بمیرد. پس در حقیقت قطع ید نوعی از تهکیک یک نفس است. و آنگهی در جزای سرقت ربع دینار، اگر دست سارق مقطوع نگردد و به نوع دیگر او جزا بیابد یا احتمال توبه بکند و به وسیله‌ای به کسب روزی قدرت به هم رساند و از حیات خود بهره‌مند گردد. در دنیا هیچ نعمت عوض حیات نیست، و آن را بهر جزییات، به مقتضات عدالت تام، از احرار نمی‌توان گرفت.

اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است ولا تقتلوا النفس التي حرم الله خیلی خوب، الا بالحق^۵ چه چیز است؟ من به مشرکی تسلط یافته‌ام، به موجب آیه‌ی فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم^۶ باید او را بالحق کشته باشم. آیا این ظلم نیست و مخالف اصل چهارم، که امنیت جان است، نیست؟! اگر شرک مشرک به طبع خداوند عالم ناگوار است بگذار عذرا بیل خود را بفرستد و روح او را قبض بکند. دیگر چرا شنیع جلادی را به عهده‌ی من حواله می‌سازد و خون بی‌گناهی را با

^۴ ۳۸ مائده: «دست مرد و زن دزد را ببرید»

^۵ ۳۳ بنی اسرائیل: «ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق»: و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید.

^۶ ۵ توبه: «مشرکان را هر کجا یافتید بکشید».

دست من می‌ریزد! خلاصه قتل نفس، و قطع اعضا، و چوب زدن صفت طوایف بربریان و وحشیان است و شایسته‌ی شأن الوهیت نیست.

برای سیاست مجرمان و آسایش مردم در یورپا تدابیر دیگر معمول است زیرا که به تحقیق فیلسوفان انگلیس به ثبوت رسیده است که قتل نفسِ دیگر، نه اینکه این قسم جرم را برای آسایش دیگران رفع نمی‌کند، بلکه کم هم نمی‌کند. پس قتلِ نفسِ دوم عبث و بیهوده می‌شود و مقصود از آن به حصول نمی‌رسد. لهذا فیلسوفان برای آسایش مردم، در حق قاتل سیاستی خیال کرده‌اند که باری موجب رفع یا قلت این قسم جرم شود. و امروز در یورپا نادر اتفاق می‌افتد که به قتل مجرمی فتوا داده باشد. آیا در مشرق زمین به سنخ آن آیات امکان هست؟!

اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است باید اصل هفدهم را از اصول کونستیتسیون مجری بدارد. من روزه نمی‌گیرم و نماز نمی‌گذارم، جزای من با خداست. شریعت چرا به من حد می‌زند و در حق من تعذیب و تعذیر را، حتا قتل را، روا می‌داند؟!

به هر صورت علاج کار در نصیحت کردن و وعظ گفتن و مصلحت نمودن نیست، باید این اساس ظاهر بالکلیه از بیخ و بن برکنده شود. مع هذا کتاب شما شایسته‌ی تحسین است. باری هر خواننده که فی الجمله شعور داشته باشد خواهد دانست که شما مطلب را فهمیده‌اید و دلسوزی شما ناشی از غیرت است و از وطن دوستی و ملت پرستی ست. به خیال شما چنان می‌رسد که گویا به امداد احکام شریعت، کونستیتسیون فرانسه را در مشرق زمین مجری می‌توان داشت. حاشا و کلا، بلکه محال ممتنع است. بنی‌امیه و بنی‌عباس به شریعت قریب‌العهد بودند، بنای ظلم را و بنای دیسپوتی را در اسلام اول اینان گذاشتند. پس احکام شرعیه چرا اینان را از ظلم و دیسپوتی بازداشت و از آن تاریخ تا امروز ظلم فی مابین ملت اسلام با وجود احکام شرعیه برقرار است؟

اجرای عدالت و رفع ظلم در صورتی امکانپذیر است که در بالا ذکر کردم: یعنی ملت باید خودش صاحب بصیرت و صاحب علم شود و وسایل اتفاق یكدلی را کسب کند. بعد از آن به ظالم رجوع کرده بگوید:

از بساط سلطنت و حکومت گم شو!

بعد از آن خودش مطابق اوضاع زمانه قانون وضع نماید و کونستسیون بنویسد و بر آن عمل کند. در آن صورت ملت زندگی تازه خواهد یافت و مشرق زمین نظیر بهشت برین خواهد شد. ای بابا به من چه!

نه بر اشتری سوارم نه چو خر به زیر بارم
نه خداوند رعیت، نه غلام شه‌ریارم

والله پشیمانم که این حرفها از قلمم سرزد. چه کنم، "یک کلمه" را دیدم، خونم به جوش آمد، سرسام کردم، هذیان گفتم، توبه می‌کنم: استغفرالله ربی و اتوب الیه!^۷

^۷ نامه از مجموعه «مقالات میرزا فتحعلی آخوندزاده» به کوشش باقر مومنی (نشر آوا، تهران، ۱۳۵۱) برداشته و پیاده‌سازی شده است.

پیوست ۲.

جای خالی اصل حاکمیت ملت
در رساله «یک کلمه»

آرش جودکی

اگر جنبش مشروطه را با مجموعه اندیشه‌های سیاسی-اجتماعی برخاسته از درگیری جدی ایرانیان با پدیده مدرنیته یکی بگیریم، نمی‌توانیم از بررسی چگونگی چالش این اندیشه‌ها با سکولاریسم پرهیز کنیم. چرا که سکولاریسم همراه با راسیونالیسم و اومانیزم سه عنصر در هم تنیده‌ای هستند که بر پایه‌شان مدرنیته ساخته و پرداخته شده است. فرایند سکولاریزاسیون همچون افول سروری نهادهای مذهبی و باورهای الهی نقشی سرنوشت‌ساز در دگرگشت جوامع غربی و سپس فراتر ایفا کرده است. چون «برای نخستین بار در تاریخ، گفتمان‌هایی که با آنها تمدنی خود را می‌اندیشد دیگر دینی نیستند.»^۱ دستاورد اساسی این فرایند همانا بیرنگ شدن نفوذ مفاهیم آسمانی و دینی بر شیوه‌های مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی و چگونگی تعریف محتوای حقوق و قوانین است.

یکی از مرحله‌های کانونی این فرایند «اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹»، سند بنیادین انقلاب کبیر فرانسه است که ضرورت پیکربندی دوباره ساختار و ساختمان اجتماعی را بازتاب می‌دهد. اهمیت رساله «یک کلمه» میرزا یوسف خان مستشارالدوله، همچون «نخستین گام در تدوین مجموعه‌های قانونی مشروطیت»^۲، را نیز باید در پیوندش با این سند جست. این رساله در حقیقت بازنویسی‌ای است از هفده اصل همین اعلامیه در «نوزده فقره» - که به تعبیر مستشارالدوله «روح دائمی [...] و جان جمله قوانین فرانسه»^۳ هستند. این بازنویسی اما همانطور که مولفش در نامه‌ای به آخوندزاده توضیح می‌دهد، به گونه‌ای خاص صورت گرفته است: «به جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث صحیح، آیات و براهین پیدا کرده ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است.»^۴

با ایده‌ی حقوق بشر، که انقلاب‌های آمریکا و فرانسه حامل آن بودند، جهانی نو بر پایه توانایی‌ها و حقوق فردی زاده شد که با وصله پینه‌هایی از آیات و احادیث - آنگونه که مستشارالدوله می‌پنداشت - نه می‌توان به پیچیدگی‌ها زیرساخت‌های فکری‌اش پی برد و نه دشواری‌های عملی برپایی‌اش را سنجید، چه برسد به اینکه از طریق چنین تردستی‌هایی انتظار داشت «مبنایی برای تبدیل احکام شرع به مجموعه‌های قانونی جدید»^۵ پیدا کرد. آخوندزاده پس از خواندن «یک کلمه» در نامه مورخ هشتم نوامبر ۱۸۷۵ به مستشارالدوله به همین مطلب اشاره می‌کند. آخوندزاده «اصول حکومت و قانون اساسی مغرب [...] با

^۱ Michel de Certeau, *La faiblesse de croire*, Paris, Le Seuil, ۱۹۸۷ ; rééd., « Points », ۲۰۰۳, p. ۲۴۸.

^۲ جواد طباطبایی، نظریه حکومت قانون در ایران، تهران، انتشارات ستوده، ۱۳۸۶، ص ۲۰۱.

^۳ میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی، یک کلمه و دو نامه، به کوشش محمد صادق فیض، تهران، انتشارات صباح، ۱۳۸۲، ص ۴۵.

^۴ مستشارالدوله به میرزا فتحعلی، ۲۹ جمادی الثانی ۱۲۸۶؛ در: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، ص

^۵ جواد طباطبایی، نظریه حکومت...، ص ۲۴۸.

شریعت» را «مطلقاً آشتی‌ناپذیر می‌داند» و «تلاش در تلفیق آن دو [را] کاری [...] بیهوده»^۶ می‌یابد. تمامی نامه آخوندزاده اختصاص دارد به برشمردن مغایرت اصول جدید حکومت با شریعت. اما مهمترین بخش نامه سطرهای آغازین آن است:

«دیگر، چند کلمه در خصوص "یک کلمه" حرف بزنیم. یک کلمه را سراپا خواندم. کتاب بی‌نظیر است، یادگار خوبست، و نصیحت مفید است ولیکن برای ملت مرده نوشته شده است. در ایران مگر کسی به نصیحت گوش می‌دهد. در یوروپا نیز سابقاً خیال می‌کردند که به ظالم نصیحت باید گفت که تارک ظلم شود. بعد دیدند که نصیحت در مزاج ظالم اصلاً مؤثر نیست. پس خودش بواسطه‌ی عدم ممانعت دین در علوم ترقی کرده، فواید اتفاق را فهمید و بایکدیگر یکدل و یک‌جهت شده، به ظالم رجوع نموده گفت: از بساط سلطنت و حکومت گم شو. پس از آن کنستسیون [چنین در متن] را، که شما در کتاب خودتان بیان کرده اید، خود ملت برای امور عامه و اجرای عدالت وضع کرد. آیا ملت شما نیز قادر است که به ظالم بگوید از بساط سلطنت و حکومت گم شو! هرگز!»^۷

آخوندزاده می‌خواهد بگوید که کتاب نه تنها مخاطب خود را اشتباه برگزیده است، بلکه مخاطب واقعی آن وجود هم ندارد. که اگر وجود داشت نیازی به این کتاب نداشت، چون محتوای آن را به شکل کنستی‌توسیون و در پی انقلابی نگاشته بود. این مخاطب حقیقی اما هوز ناموجود، تا هنگامی که به توانایی خودش آگاهی نیابد بوجود نخواهد آمد. با توجه به چگونگی پیدایش و گسترش سکولاریزاسیون در غرب، آخوندزاده ظهور انقلاب سیاسی که حقوق بشر زاده آن است را مشروط به «ترقی علوم» می‌بیند که از طریق «عدم ممانعت دین» حاصل می‌شود. یعنی همان نکته‌ای که ماکس وبر از آن به عنوان تاثیر افسون زدایی بر اصول سازماندهی جوامع سخن می‌گوید. مخاطب «یک کلمه» اما کیست؟ و آنکه می‌باید باشد کدام است؟

در سال‌های اقامت مستشارالدوله در اروپا، در دهه‌های شصت و هفتاد قرن نوزدهم، فرانسه سه انقلاب را پشت سر گذاشته بود و اصول آزادی و برابری شهروندان در پیکره سیاسی و اجتماعی جا افتاده و در خلق و خوی و منش حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان نفوذ کرده بودند و داشتند همچنان مستحکم‌تر می‌شدند. آخوندزاده به مستشارالدوله گوشزد می‌کند که شرط پیدایش «اعلامیه حقوق بشر» انقلاب بوده است. پنهان ماندن همین امر از چشم مستشارالدوله، یا پنهان ساختن آن، باعث می‌شود آخوندزاده رساله «یک کلمه» را، علی‌رغم محتوای به ظاهر مدرنش، در نهایت نصیحت به حاکم وقت - ناصرالدین شاه - ارزیابی کند. یعنی نوشته‌ای در ادامه یا در ردیف همان «پندنامه»هایی «که در باب اخلاق و رفتار شاهانه، به سبک "اندرزنامه‌ها"ی کهن برای شهریاران، در دوران قاجاریه منتشر [می‌شد]»^۸. اگر نامه‌ای که میرزا

^۶ فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا...، ص ۱۵۶.

^۷ میرزا فتحعلی آخوندزاده، مقالات، گردآورنده باقر مومنی، تهران، انتشارات آوا، ۱۳۵۱، ص ۹۶-۹۷.

^۸ عباس امانت، قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۴، ص ۱۲۲.

یوسف خان در اواخر عمر خطاب به مظفرالدین میرزا، ولیعهد ناصرالدین شاه، را در خاطر داشته باشیم، چنین برداشتی چندان نابجا هم نخواهد بود.

اما آنکه باید مخاطب «یک کلمه» باشد، یعنی ملت، آن جایگاهی که در «اعلامیه حقوق بشر» را دارد در ترجمه مستشارالدوله پیدا نمی‌کند. برگردان ماده سوم «اعلامیه حقوق بشر»: «بنیاد هر حاکمیتی اساساً در نهاد ملت جای دارد. هیچ گروه و فردی نمی‌تواند قدرتی اعمال کند که آشکارا از ملت برنخیزد»^۹ در «یک کلمه» رونوشت بیرنگی می‌شود از اصل حاکمیت ملت: «اختیار و قبول ملت، اساس همه تدابیر حکومت است.»^{۱۰} در این مفهوم، برآوردن خواست ملت می‌بایستی هدف حکومت باشد. اما چنین سرمشقی برای اداره امور کشور، وقتی معنای اصلی خود را می‌یابد که سرچشمه‌ی حاکمیت را پیشاپیش ملت معرفی کرده باشیم، که در هیچکدام از فقره‌های «یک کلمه» چنین چیزی را نمی‌یابیم. با این حال می‌توان فرض کرد که مستشارالدوله ترفندی در کار کرده است تا همان اصل حاکمیت ملت را سرپوشیده بیان کرده باشد. اما تفسیری که در ادامه می‌آورد نه تنها رونوشت بیرنگ اصل حاکمیت ملت را بیرنگ‌تر می‌کند، بلکه راه رسیدن به آنچه شاید در لفافه می‌خواسته است از آن نشانی بدهد را هم پیراه می‌کند: «و این کلمه از جوامع الکلم است و در نزد صاحبان عقول، مرتبه صحتش را حاجت تعریف نیست. و در نقل و شرع اسلام نیز چنین است؛ و آیه کریمه در آل عمران «و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك» یعنی اگر بودی تو درشت‌خوی و سخت‌گوی، هر آینه پراکنده شدندی اصحاب تو از گرداگرد تو. و آیه شریفه «و امرهم شوری بینهم» در این امر باب عظیم است و این باب از مقاصد استشاره است.»^{۱۱} چنین رهیافتی، که پیشگیری از مخالفت متشرعان را به بهای پندار امکان برآوردن اصل نوین حاکمیت از شرعیت می‌پردازد، جز مخدوش کردن همان اصل نتیجه دیگری در پی ندارد. اصل حاکمیت ملت اینگونه در پس آیه‌هایی نامرتبط گم می‌شود و تا سطح اندرز به حاکمان سقوط می‌کند: خوب رفتاری با زبردستان، و رایزنی در امور حکومتی.

سی و چند سال بعد از انتشار یک کلمه، هنگام تدوین متمم قانون اساسی مشروطه، بند سوم «اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹»، دوباره در دو اصل نمودی نیمه‌کاره و نارسا می‌یابد که عبارتند از اصول بیست و ششم (قوای مملکت ناشی از ملت است. طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین می‌نماید) و سی و پنجم (سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه تفویض شده). «ناشی بودن قوای مملکت از ملت»، که می‌بایستی نوید به رسمین شناختن اصل حاکمیت ملت باشد، در سایه ارجاع به «موهبت الهی» رنگ می‌بازد. و بدینسان کژی نگارش این اصل در ادامه کژخوانی

^۹ « Le principe de toute souveraineté réside essentiellement dans la Nation. Nul corps, nul individu ne peut exercer d'autorité qui n'en émane expressément. »

^{۱۰} مستشارالدوله، یک کلمه...، ص ۵۷.

^{۱۱} همانجا.

مستشارالدوله و چه بسا وامدار آن می‌ماند. چون سرچشمه حاکمیت را مستقیم و بدون واسطه، ملت ذکر نمی‌کند، بلکه امری آسمانی را خاستگاه اصلی حاکمیت می‌شناسد.

ترجمه‌ی نارسای مستشارالدوله از بند سوم «اعلامیه حقوق بشر و شهروند»، و توضیح نابجایی که در پی آن ترجمه‌ی نیم‌بند می‌آورد تمام ساختمان «اعلامیه حقوق بشر» را بهم می‌ریزد. ترکیب‌بندی دوباره پیکره‌ی اجتماعی - که سند بنیادین انقلاب فرانسه آن را به گرد سه محور: فرد، ملت و قانون پایه می‌ریزد - در رویکرد مولف «یک کلمه» از هم می‌پاشد و درک اندیشه سیاسی نوپای ایرانی را از سکولاریزاسیون ناکارآمد می‌کند. چون آنچه در ایده «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» نقش بنیانی دارد عبارت است از تاکید بر گسست پیوند امور زمینی از مفاهیم آسمانی در عملکردی که به واسطه‌اش جامعه انسان‌ها به خودش با توان خودش تسلط پیدا می‌کند. زندگی چیزی به نام ملت بستگی دارد به شکل‌گیری و جاافتادگی «حاکمیت ملت» به مثابه گسترش همگانی قدرت برآمده از اراده‌ی همگانی.

بند سوم «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» به تنهایی چکیده و فشرده‌ای است از تجربه‌ای تاریخی و از کوشش فکری سترگی که در غرب همزمان با آن تجربه نه تنها شکل می‌گرفته بلکه به آن شکل می‌داده است. برای بازگشایی علت نارسایی رویکرد مستشارالدوله نمی‌توان تنها به این تحلیل بسنده کرد که «انسان ایرانی [...] آنگاه که با مفاهیم جدید آشنا می‌شد، چون تجربه‌ی زبانی و تاریخی آن مفاهیم را [...] نداشت، آنها را با درک و شناخت و برداشت تاریخی خود با تجربه‌ی زبانی خود، تفسیر، تعبیر و بازسازی می‌کرد»^{۱۲}. چون فروکاست مفاهیم نو به مفاهیمی آشنا منطبق با دانسته‌های فرهنگی به منظور زدودن غرابت آنها، تنها شیوه برای راه یافتن به آنها نمی‌توانسته است باشد. از طرفی نمی‌توان از آنچه رخ داده است حکم به محتوم بودن آن رخداده بکنیم. مگر آنکه دلایلی ریشه‌ای‌تر همچون «امتناع تفکر در فرهنگ دینی»^{۱۳} را برای آن قائل باشیم. پس از اینهمه سال که گسترش فکرهای نو همراه با تجربه‌ی تاریخی نهادهای نو ما را با این مفاهیم نو آشناتر کرده است هنوز شناخت و کاوش در چگونگی پیدایش‌شان نیازمند کوشش فکری جاندار و پیگیری است، چه برسد به آن سالها که برای نخستین بار ایرانیان از نزدیک با چنین مفاهیمی درگیر می‌شدند. چنین کوششی را آخوندزاده، آنگونه که از خلال نامه‌اش می‌توان دریافت، بیشتر از خود نشان می‌دهد تا مستشارالدوله که سطحی بودن رهیافتش به مفاهیم مدرن و دریافت آسان‌یابش از آنها از او چهره‌ی متفکری درخور راهی که برگزیده بوده است، نمی‌سازد.

باور یا ترفند میرزا یوسف خان مبنی بر اینکه اصل حاکمیت ملت در شرع هم آمده است، بیشتر مورد توجه کسانی قرار می‌گیرد که به این تز جاافتاده و در همان حال قابل بحث و تردیدی که تمام فریافت‌های نوین سیاست را شکل این-جهانی‌شده (سکولاریزه)ی فریافت‌های دینی و آن-جهانی می‌داند، معتقداند. چون می‌پندارند که پدید آوردن مفاهیم نوآیین از سنت قدمایی به این-جهانی‌شدن آن-جهانی‌ها می‌تواند

^{۱۲} ماشاءالله آجودانی، *مشروطه‌ی ایرانی*، تهران، نشر اختران، چاپ دوم ۱۳۸۳، ص ۸.

^{۱۳} اشاره به تز کانونی آرامش دوستدار و کتابی از او به همین نام. پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۸۳.

تعبیر شود، پس می‌کوشند از خلال بررسی نگرش و رهیافت مستشارالدوله معادل فرآیند سکولاریزاسیون در فرهنگ خودمان را بازسازی و چه بسا بازآفرینی کنند.^{۱۴} اما آن فرآیند از پی انقلابی در رویکرد به امر دینی و فهم آن پیدا شد، که صرف برکشیدن فریادها و نوین از فریادها دینی و تئولوژیک نمی‌تواند به سکولاریزاسیون بیانجامد. انقلاب مذهبی که در نیمه نخست قرن شانزدهم میلادی با لوتر آغاز شد، بنیانی‌ترین رکن جهان مسیحی یعنی این اصل که پیوند میان خالق و مخلوق، میان خدا و خداپرست به میانجی‌گری کلیسا صورت می‌گیرد را زیر سوال برد. اگر همانگونه که از آموزه‌های لوتر برمی‌خیزد، رستگاری انسان نه به واسطه‌ی میانجی‌گری نهادی مذهبی بلکه به مدد اراده‌ی ناشناختنی پروردگار متحقق می‌شود، پس هر مومنی، تنها شده با ایمانش، تنها می‌تواند در ژرفای درون خودش با خدای دست‌نیافتنی پیوند برقرار کند.

حذف واسطه میان خدا و انسان، خدا را هم از دایره اجتماع انسان‌ها بیرون می‌گذارد. چنین دگرگشتی در نوع پیوند انسان و خدا، تنها به تعریف دوباره ایمان محدود نشد، بلکه دیگر نهادها که بر پایه اصل میانجی‌گری بنا شده بودند را نیز مشمول تعریف و فهمی دیگر کرد. از آن جمله و همانا مهمترین شان نهاد پادشاهی که در آن برای پادشاه همانند نقش مسیح در پیوند میان آسمان و زمین، تنی دوگانه منظور می‌شد، یکی قدسی و دیگری خاکی. نهاد «پادشاهی مقدس» از همان اصل میانجی‌گری کلیسا گشته برمی‌داشت و به همین دلیل کم‌وبیش در موضع رقابتی پنهانی با نهاد کلیسا قرار می‌گرفت. اما چنین رقابتی تا هنگامی که نهاد کلیسا پایه‌هایش را نوآوری‌های لوتر نلرزنده بودند نمی‌توانست به استقلال کامل قلمرو سیاست از قلمرو دین بینجامد. استقلالی که بذر آن را نهاد پادشاهی با توجه به همان نقش پیوند زنده‌ی آسمان و زمین که برایش قائل بودند از بدو پیدایشش در خود می‌پرورد و تنها پس از این استقلال بود که برآمده از همان بن‌مایه‌ی تئولوژیک برای پادشاه تنی دوگانه منظور شد: یکی طبیعی و دیگری پولیتیک.^{۱۵}

استقلال حوزه‌ی سیاست که محصول جوشش فکری و جنبشی در قلمرو سیاسی-اجتماعی بود، پیرامون نام ماکیاول، همروزگار لوتر، شکل گرفت. چنین استقلالی، رویکرد و دریافت دیگری از سیاست، از تعریفش و از چگونگی برپایی و دوامش به دنبال آورد. چنین رویکردی برپایه‌ی همان انقلاب مذهبی استوار شده بود. حذف میانجی میان خدا و انسان در دستیابی به رستگاری - حذفی که جدایی کامل خدا را به دنبال داشت و برای هیچ نهادی نقشی کانونی در امر رستگاری شخصی قائل نمی‌شد - بار تضمین سعادت اخروی را از دوش قدرت سیاسی برداشت. اولییتی که در دستور کار شهریار گرفت دستیابی به

^{۱۴} رک : جواد طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجدیدخواهی، تهران، انتشارات ستوده، ۱۳۸۵، باز از همین مولف، نظریه حکومت...، یادشده.

^{۱۵} برای آشنایی بیشتر با این مقوله :

Kantorowicz, *The King's two Bodies, a Study in Mediaeval Political Theology*, Princeton University Presse, ۱۹۵۷, renewed ۱۹۸۵, ۱۹۹۸; *Les deux corps du Roi, Essai sur la théologie politique au moyen âge*, traduit par J.-Ph. Genet et N. Genet, Paris, Gallimard, « Bibliothèque des Histoires », ۱۹۸۷.

قدرت و حفظ آن در جهت تداوم حیات و برقراری صلح در جامعه بود. در پایان قرن شانزدهم میلادی، پادشاه دیگر نه فرمان‌گزار کلیسا که در محدوده‌ی جغرافیایی مشخص و معین قلمرواش فرمان‌گذار مطلق بود که هر چند هنوز به نام خدا فرمان‌روایی می‌کرد، اما سرآمدی قدرتش بر دیگران و دیگر نهادها به او اجازه می‌داد این قدرت را ودیعه‌ای الهی بخواند. این قدرت بی‌رقیب، نامحدودی‌اش از اینجا ناشی می‌شد که حق با شخص شهاریار هم‌گوهر پنداشته می‌شد: «ملزم به تابعیت از حق از آن رو که از خدا یا داد سرچشمه می‌گرفت، قدرت شهاریار با این حال گسترشی نامحدود داشت زیرا در چگونگی پیوندی که با فرمان‌برداران‌اش برقرار می‌کرد جز خودش با کس دیگری سر و کار نداشت.»^{۱۶}

در پس ظاهری هنوز دینی، ارجاع به منبع آسمانی بیرنگ‌تر از آن بود که بتواند اصل حاکمیت منظور شود. چون هرکسی می‌توانست خود را مشمول فیض الهی بداند و بنیان مشروعیت قدرت سیاسی را زیر سوال ببرد. در زیر سایه‌ی شکل نوظهور دولت، اندیشه‌ی فلسفی سیاسی و حقوقی از قرن هفدهم تا هجدهم، از هابس تا لاک و روسو بنیان مشروعیت را در پذیرش آزادانه‌ی قرارداد اجتماعی از سوی افراد بدو برابر عنوان کرد. با انقلاب‌های سیاسی، ابتدا در انگلستان و سپس در آمریکا و فرانسه سازماندهی اجتماعی آشکارا در فرایند سکولاریزاسیون معنا و سوی خودش را یافت. سند انقلاب فرانسه که همانطور که گفته شد با توجه به سه عنصر ملت، قانون و فرد نمای کلی پیکربندی جدید اجتماعی را رقم زد، ملت را هم در برابر نهاد کهنسال پادشاهی قرار داد تا با هم بودن آدمها که در پیکره‌ی ملت ضخامتی تاریخی می‌گرفت قالبی باشد برای دربرگرفتن افراد که حقوق و استقلال‌شان تک‌تک‌شان به رسمیت شناخته شده بود.^{۱۷}

نبرد پس‌زمینه‌ای نزد ما مشابه آنچه بر بسترش «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» شکل گرفته است، (ظهور دولت نو، انقلاب علمی، انقلاب مذهبی...) دلیلی برای پذیرش خامی دریافت مستشارالدوله از مفاهیم نوین نمی‌تواند باشد. اما هرچه هست از «یک کلمه» سندی می‌سازد که بیشتر نشان‌دهنده‌ی فقر فکری ما ایرانیان است در برابر پدیده‌ی سکولاریزاسیون. آن «ملت مرده» که آخوندزاده می‌گوید بدون اصل حاکمیت ملت در «یک کلمه» مرده‌تر مانده بود و می‌بایستی در فاصله‌ای صد ساله به مدد دو انقلاب زندگی می‌یافت.

^{۱۶} Claude Lefort, *L'invention démocratique*, Paris, Fayard, ۱۹۸۱, p. ۶۵.

^{۱۷} برای آشنایی بیشتر:

Marcel Gauchet, *La Révolution des droits de l'homme*, Paris, Gallimard, ۱۹۸۹.